

1- آیا طبیعت انسان میتواند تغییر کند؟

یکی از دلایل مطرح شده علیه سوسیالیسم این است که سوسیالیسم مخالف طبیعت بشر است. ترجیح بندی که مکرر می‌شنویم این است که: "طبیعت بشر را نمی‌شود تغییر داد". این استدلال ممکن است در مورد غرائز بنیانی انسان مانند نیاز مبرم برای به دست آوردن غذا، تولید مثل، جستجوی سر پناه و لباس برای محافظت او درست باشد. اما آنچه معمولاً به عنوان "طبیعت بشر" به آن اشاره می‌شود طی تاریخ طولانی جامعه بشری بسیار تغییر کرده است. با تغییر نظام‌های اجتماعی، مردم خود را با ساختار اجتماعی جدید سازش داده و بسیاری از عادات و ویژگی‌های رفتاری خود را تغییر داده‌اند. انسان‌های از جهت جسمی مدرن حدود 150000 تا 200000 سال پیش ظاهر شدند. طی دهها هزار سال از آن موقع تاکنون انواع متفاوت و پرشمار سازمانیابی اجتماعی و جماعات مختلف به وجود آمده‌اند. در ابتدا این جوامع اکثراً برپایه شکار و جمع‌آوری مواد خوراکی از طبیعت زندگی می‌کردند و تنها در 7000 سال اخیر پایه در کشاورزی داشته‌اند. سازمانیابی این جوامع به صورت عشیره، روستا، قبیله، دولت - شهر، کشور و یا امپراتوری بوده است.

مردم شناسانی که جوامع "اولیه" را مطالعه کرده‌اند روابط و "طبیعت بشر" بسیار متفاوتی از روابط شدیداً رقابتی هرکس به فکر خویش (افتادن گرگها به جان هم) و خودخواهانه که ویژگی جوامع در دوران سرمایه داری است یافته‌اند. روابط مردم در جوامع اولیه ماقبل سرمایه داری اغلب به شکل کمک متقابل و توزیع ثروت بوده است. تجارت نیز مسلماً وجود داشت اما هدف تجارت میان قبایل سود شخصی نبود. زمین‌های کشاورزی نه در مالکیت خصوصی بود و نه می‌توانست خرید و فروش شود بلکه عموماً توسط کدخدای ده تقسیم و توزیع مجدد می‌شد. بیشتر مواد خوراکی که توسط رئیس ده جمع‌آوری می‌شد ضمن جشن‌های مرسوم میان مردم توزیع می‌شد. جنگ و سلطه‌گری توسط مستبدین محلی هم وجود داشت (این جوامع به هیچ‌رو جوامعی بی‌نقص نبودند) اما ارزشها، آداب و رسوم اجتماعی و "طبیعت بشر" متفاوتی [نسبت به ما] داشتند. به قول کارل پولانی (Karl Polanyi) - در کتاب "دگرگونی بزرگ" (1944): "کشف بزرگ پژوهش‌های مردم‌شناسی و تاریخی سال‌های اخیر این است که اقتصاد جوامع انسانی علی‌الاصول تابع روابط اجتماعی آنها بوده است. نحوه رفتار انسان‌ها طوری نبوده است که منافع فردی خود را به صورت تصاحب اموال مادی حفظ کنند؛ شیوه عمل او چنان بود که مقام اجتماعی، خواسته‌های اجتماعی و مواهب اجتماعی خود را حفظ کند."

در چنین جوامعی اقتصاد یکی از وظایف روابط اجتماعی به شمار می‌آمد و مردم مجاز نبودند از داد و ستد تجاری سود ببرند. تنوع ساختار و سازمانیابی تمدن‌های گذشته به راستی چشمگیر است. هنوز دیری از زمانی نگذشته است که مردم بومی آمریکای شمالی و جنوبی آگاهی و شیوه تفکر کاملاً متفاوتی از آنچه داشتند که بعدها توسط هجوم و تسخیر سرزمین‌شان توسط ارتش‌ها و مهاجران اروپایی به آنان تحمیل شد. به طوری که کریستف کلمب پس از مسافرت اولش به آمریکا مینویسد: "نتوانسته‌ام دریابم که ملک و مال شخصی داشته باشند چرا که این طور به نظر می‌رسد که هر چه یک نفر داشته با دیگران تقسیم می‌کند. . . . [بومیان] افرادی بی‌آلایش‌اند و در مورد هر آنچه دارند چنان آزاد منش‌اند که اگر ندیده باشیم برایمان باورنکردنی خواهد بود. . . . اگر چیزی داشته باشند و از آنها تقاضای گرفتن را بکنی هرگز نه نمی‌گویند. به عکس از شما دعوت می‌کنند که در استفاده از آن با او شراکت کنی و در این کار چنان عشق و علاقه‌ای نشان می‌دهند که گویی قلب آنها با توست."

به قول ویلیام براندون (W.Brandon) مورخ برجسته بومیان آمریکا: "بسیاری از مسافران درون آمریکا، آنان که دنیای واقعی بومیان آمریکا را با چشم خود دیده اند، سالهای سال و نسل اندر نسل از وجود چنین احساساتی سخن گفته اند و در میان این پژوهشگران افراد بسیار مسئولی مثل دوتر (Du Terre) را مشاهده میکنیم که در سال 1650 درباره بومیان منطقه کارائیب مینویسد: "همه با هم برابرند، هیچ کس نسبت به دیگری احساس برتری یا بندگی نمیکند. . . هیچ کس از دیگری ثروتمندتر یا فقیرتر نیست و همگی خواستههای خود را به آنچه محدود میکنند که به راستی مفید و لازم باشد و هر چیز دیگر را که اضافی باشد با تحقیر نگاه میکنند و شایسته داشتن نمیدانند." مونتانی پژوهشگر دیگر، سه نفر بومیانی را که در اواخر قرن 16 در فرانسه بوده اند دیده است. آنها آداب و رسوم میان اقوام بومی را برایش توضیح داده اند که مردم چگونه بر پایه اینکه وظیفه مذهبی و یا مدیریت به عهده داشتند به گروههای مختلف تقسیم میشدند - مانند گروههای تابستانی و زمستانی قبایل آمریکای شمالی. این سه از وجود گروههای مخالف و رویارو با هم در جامعه فرانسه سخت در تعجب بودند: "آنها دریافته بودند که در میان ما (فرانسویان) کسانی هستند مالمال از انواع کالاها و اشیاء و دیگرانی که از گرسنگی در حال مرگ اند و به دلیل احتیاج شدید و فقر دم در منازل گدایی میکنند و از این مسئله در تعجب بودند که این فقرا چرا چنین چیزی را تحمل میکنند و گوی گروه اول را نمیفشارند و یا خانه هاشان را به آتش نمیکشند." (1)

اروپاییان مستعمره نشین در سیزده ایالت اولیه - که بعداً به ایالات متحده تبدیل شد - در برتری خود از هر جهت نسبت به بومیان "وحشی" تردید نداشتند. ولی اجازه دهید نگاهی به قبیله ایروکواز (Iroquois) بیاندازیم. در این قبیله دموکراسی وجود داشت اما نه از نوع احزاب سیاسی بلکه به صورت مشارکت مردم در تصمیم گیری ها و برداشتن مقامات نالایق. زنان به همراه مردان در این رای گیریها شرکت میکردند و مسئولیتهای ویژه ای در فعالیتهای مختلف اجتماعی داشتند. در حالی که همان موقع مستعمره نشینان سفیدپوست و "متمدن" از خدمتگزاران سفیدپوست و بردگان آفریقایی تبار استفاده میکردند و حقوق زنان نیز به شدت محدود بود. سه قرن و نیم از ورود مهاجران اروپایی گذشت تا تازه بردگان "آزاد" شدند و چهار قرن می بایست سپری میشد تا به زنان حق رای داده شود!

قبلاً به طور مختصر به جوامعی اشاره کردیم که در آن اقتصاد تابع روابط اجتماعی بود. با تکامل سرمایه داری و مسلط شدن مالکیت خصوصی، پول و تجارت با هدف سود شخصی این وضع به طرز شگرفی تغییر کرد و روابط اجتماعی صرفاً به تابعی از نیروهای مسلط در اقتصاد سرمایه داری تبدیل شد. ارسطو خطرات آینده را پیش بینی کرده بود و چون برخی وجوه آنچه بعدها به سرمایه داری تبدیل شد در عصر کهن نیز وجود داشت، در کتاب "سیاست" مینویسد:

"همانطور که اشاره کردم دو نوع کسب ثروت وجود دارد، یکی بخشی از مدیریت خانواده است که لازم و شرافتمندانه است در حالی که دیگری که نتیجه داد و ستد است به درستی محکوم شده است چرا که غیر طبیعی است زیرا که شیوه سود بردن یکی از دیگری است. منفورترین نوع از این کسب ثروت آشکارا نزولخواری است چون درآمدش از خود پول است و نه هدف طبیعی آن.

هدف پول عبارت از مبادله [کالا] بوده است و نه افزایش آن از طریق کسب ربح. و این اصطلاح ربح که معنایش زایش پول از پول است از آن رو به کار برده میشود که مولودش شبیه والدین آن است."

ارسطو اگرچه از برده داری حمایت میکرد چون ظاهراً آن را طبیعی میدید، اما سود بردن از طریق فروش یا پول قرض دادن را غیرطبیعی میدید. امروزه اوضاع به عکس شده است. اکثر مردم اکنون برده داری را غیرطبیعی میدانند در حالی که فروش با هدف سود بردن و قرض دادن با هدف ربح گرفتن را از طبیعی ترین فعالیتهای انسان به شمار میآورند.

اینکه مفهوم "طبیعت بشر" اصلاً معنایی دارد مسلماً زیر سؤال است. زیرا آگاهی، رفتار، عادات و ارزشهای انسان میتواند بسیار متغیر باشد و زیر تاثیر تحولات تاریخی و فرهنگی هر جامعه قرار گیرد. نه تنها به اصطلاح طبیعت بشر تغییر کرده است، بلکه ایدئولوژیها که بر اجزای مختلف طبیعت بشر احاطه دارند نیز به طور شگرفی تغییر کرده است. شکوهمند جلوه دادن پول سازی و تایید همه فعالیتهایی که برای این کار لازم است و نیز تشویق خلیات لازم برای این کار - خصوصیات که از نظر ارسطو "غیرطبیعی" و نفرت آور بود - اکنون جزو هنجارهای پذیرفته شده در جامعه سرمایه داری است.

طی تحول جامعه سرمایه داری - از جمله درگذشته نه چندان دور - تلقی بسیاری نظریه پردازان از برخی خصوصیات به عنوان ویژگیهای آشکار طبیعت بشر پوچ و بی معنا از آب درآمده است. به طور مثال زمانی اعتقاد بر این بود که بخشی از طبیعت بشر این است که زنان به هیچ رو قادر به انجام برخی وظایف نیستند. مثلاً برای زنان بسیار غیرعادی بود که پزشک شوند چون باور بر این بود که زنان توان فراگیری مهارتهای لازم و کاربرد آنها را ندارند. اکنون دیدن پزشکان زن کاملاً عادی است و بسیاری از مواقع زنان بیش از نیمی از دانشجویان پزشکی را تشکیل میدهند. گفته های ابلهانه اخیر رئیس دانشگاه هاروارد (لارنس سامرز) مبنی بر اینکه زنان نمیتوانند در رشته ریاضیات و علوم کار برجسته ای بکنند و این شاید بخشی از طبیعت بشر باشد نشان دهنده آن است که هنوز تعصب ایدئولوژیک درباره طبیعت بشر شدیداً وجود دارد. اکنون قرار است به این گرایش از طریق تفاوتی ژنتیک - حتی در زمینه هایی که اصلاً اثبات نشده است - جنبه به اصطلاح علمی داده شود. آشکار است که آنچه را خیلی ها طبیعت بشر فرض میکنند در واقع نتیجه سلسله دیدگاه ها و تعصباتی است که از فرهنگ جامعه ی معینی سرچشمه میگیرد.

نظام سرمایه داری 500 سال است که وجود داشته است - 250 سال سرمایه داری تجاری و 250 سال اخیر سرمایه داری صنعتی - و این در مجموع فقط 0/4 درصد عمر جامعه بشری را تشکیل میدهد (در بخشهای وسیعی از جهان نیز پس از گسترش نظام (از اروپا) ظاهر شد و در نتیجه عمر خیلی کمتری داشته است). در این دوره ی کوتاه از تاریخ بشر، طبیعت تعاونی، نوع دوستانه و مشارکتی انسان که از ویژگی های اوست، تحقیر شده در حالی که به خاطر ادامه حیات و رشد در جامعه ای که بر پایه انباشت سرمایه قرار دارد به رقابت تهاجمی دامن زده شده است. بدین سان پا به پای رشد سرمایه داری، نوعی فرهنگ رشد کرده است که در آزمندی، فردگرایی (هر کس به فکر خویش)، استثمار انسان از انسان و رقابت خلاصه میشود. رقابت هم در میان بخشهای مختلف هر شرکت صورت میگیرد، هم از آن بیشتر میان شرکتهای و کشورهای مختلف و هم میان کارگران برای گیر آوردن کار و در نتیجه این فرهنگ تا اعماق وجود افراد نفوذ میکند. جنبه دیگر فرهنگ سرمایه داری عبارت از مصرف گرایی است - انگیزه شدید به خرید هر چه بیشتر کالاهایی که رابطه ی مستقیمی با نیاز یا خوشبختی انسان ندارند. جوزف شویتر چند دهه پیش مسئله را این طور توضیح داده است: ". . . اکثریت بزرگ تغییراتی که در کالاها داده میشود توسط تولیدکنندگان به مصرف کنندگانی تحمیل شده است که اغلب در برابر آن (تغییر) مقاومت کرده اند و می بایست با شگردهای روانشناسی و تبلیغاتی ظریف به آنان آموزش داده شود" (چرخه های اقتصادی - جلد دوم - 1936 - صفحه 73)

اگر طبیعت انسان و روابط و ارزشهای او در گذشته تغییر کرده اند، ناگفته پیداست که باز هم میتوانند تغییر کنند. در واقع این برداشت که طبیعت انسان در جایی ثابت و منجمد شده است صرفاً وسیله ی دیگری در دست طرفداران نظام موجود است که کوشش دارند به ما بقبولاندن این نظام هم قابل تغییر نیست. جان دیویی در مقاله ای زیر عنوان "طبیعت انسان" که برای دایره المعارف علوم اجتماعی در سال 1932 نوشته شده مینویسد:

"بحث و جدل های کنونی میان آنها که مدعی ثبات بنیانی طبیعت بشراند با آنها که باور به قابلیت تغییر عمیق آن دارند، در اساس بر محور آینده جنگ و آینده سیستم اقتصاد رقابتی با انگیزه سود فردی میگردد. به حق و بدون تعصب میتوان گفت که هم علم مردم شناسی و هم تاریخ به نفع آنهایی قضاوت میکند که خواهان تغییر این نهادها (جنگ و سیستم رقابتی با انگیزه سود فردی) هستند. میتوان اثبات کرد که بسیاری از موانع موجود بر سر راه

تغییر اوضاع که به طبیعت انسان نسبت داده شده است در واقع در اثر بی عملی نهادها و اراده دلبخواه طبقات قدرتمندی است که میخواهند وضع موجود را حفظ کنند."

2- چرا سرمایه داری نباشد؟

پرونده علیه سرمایه داری جنبه های چندی دارد. نخست آنکه سرمایه داری نظامی است که باید گسترش یابد و این منجر به جنگهای استعماری و امپریالیستی و سلطه ی اقتصادی بر کشورهای فقیرتر میشود. عملکرد این نظام چه در سطح ملی و چه بین المللی به طور همزمان هم ثروتهای عظیم و هم فقر گسترده به وجود میآورد. یکی از پیامدهای سلطه ی نظام این است که بخش بزرگی از بشریت محکوم به شرایط زیر سلطه و اکثریت مردم محکوم به زندگی ناامن و فلاکت باری هستند. سرمایه داری با گسترش خود طبیعت را نیز به خرابی میکشد زیرا در این نظام هیچ هدفی جز انباشت سرمایه - انگیزه محرکه و اصلی آن - وجود ندارد. گرایش این نظام به سوی اتمام منابع تجدید پذیر و تجدید ناپذیر طبیعت بدون توجه به محدودیت این منابع است. و در حالی که بدترین پیامدهای سرمایه داری گاه میتواند کاهش داده شود، هر گاه سرمایه داران این فعالیتهای تخفیف دهنده را مانعی بر سر راه انباشت سرمایه تشخیص دهند و قدرت وضع قوانینی برای برگشت به سرمایه داری مهار ناپذیر به دست آورند اصلاحات فوق را از میان برمیدارند.

الف: گسترش، ذاتی سرمایه داری است

تجارت با هدف سود و استخراج فلزات بهادر از آغاز دوران سرمایه داری تجاری به انگیزه اصلی در مراکز سرمایه داری تجاری نوظهور تبدیل شد و منجر به انباشت سرمایه توسط تجار و بانکداران کشورهای قدرتمند گردید. این پدیده موجب مبارزه میان گروههای اجتماعی و جنگ میان کشورها برای دستیابی به قدرت و ثروت و اموال بیشتر گردید. آنچه تجارت اروپاییان با دیگر کشورهای جهان را محدود میکرد وجود اقیانوس ها بود چون بازرگانی تا اواخر قرن پانزدهم در اساس محدود به راههای زمینی بود. دستیابی به توپخانه سنگین، ابزار دریانوردی و کشتیهای بزرگ اقیانوس پیما که میتوانست شمار زیادی سرباز و توپ حمل کند توسط کشورهای اروپایی، کاوش اقیانوس ها را برای آنها ممکن میساخت. به قول سی پولا: "اروپاییان [تکنولوژی نظامی، توپخانه دریایی و کشتی های اقیانوس پیمای خود را] سریعاً، پیش از آنکه غیر اروپاییان بتوانند به آنها دست یابند پیشرفت دادند. بدین ترتیب عدم تعادل به طور فزاینده ای (میان اروپا و دیگر بخشهای جهان) افزایش یافت." (2)

انگیزه اولیه سفرهای اکتشافی و تسخیر سرزمین های خارجی توسط اروپاییان معمولاً تجارت سوداگرانه ی محصولات پر ارزش مانند ادویه و مواد معدنی بهادر بود. چند دهه ای پیش نگذشت که کشورهای اروپایی بر اقیانوس ها تسلط یافته و به بسیاری کشورهای جهان دست یافته و وارد شوند. آنان شروع به استقرار پایگاههای کوچکی کردند که بعضی از آنها میتوانست سریعاً گسترش یابد چرا که با آلوده کردن سرزمینهای تسخیر شده با میکرب های آسیایی - اروپایی که مردم آنجا در برابرش هیچ مقاومتی نداشتند، بومیان آنجا را وسیعاً نابود کردند. هجوم اروپاییان به سرزمینهای دیگر گرچه از اواخر قرن 15 آغاز شد اما به دلیل تسهیل بحث علی العموم سال 1500 به عنوان آغاز دوران مرکانتیلیسم (سوداگری) به کار میرود. سرمایه داری تجاری، بازار جهانی، تمرکز عظیم ثروت (عمدتاً برپایه تجارت عمومی و طلا و نقره ی چپاول شده از قاره آمریکا) و آغاز دوران استعمار را به وجود آورد که بخشهای عظیمی از جهان ماورا و دریاها را در برمیگرفت و بر آنها اثر میگذاشت. مردم بومی این مناطق را یا با کشتار یا با بردگی کشیدن و یا با بیماریهای واگیر نابود کردند و یا منزوی ساخته و به گوشه ای راندند. رابطه اروپاییان با افریقا قرنهای برپایه تجارت برده بود که سود آن عمدتاً نصیب بریتانیا میشد.

سرمایه داری تجاری باعث آغاز بازار جهانی شد و به انباشت سرمایه کمک کرد که آن هم موجب انقلاب صنعتی در اواسط قرن 18 گردید. بدین ترتیب حدود دو قرن و نیم پیش جامعه ای از نوع جدید در اروپا به وجود آمد - جامعه سرمایه داری صنعتی - که از آن پس تقریباً به اقصی نقاط جهان گسترش یافته است. آنچه در تاروپود سرمایه داری مدرن و صنعتی عجین است نیاز به گسترش نفوذ خود و کنترل سرزمین های دیگر است - و محتوای امپریالیسم هم همین است.

در دورانهای مختلف شماری نیروهای پراهمیت وجود داشته اند که انگیزه گسترش را به وجود آورده اند و در هر دوران یکی از این نیروها غلبه داشته است اما عموماً این نیروها از هم جدا نبوده و همه ناشی از شیوه عملکرد سرمایه داری است.

کنترل منابع طبیعی کشورهای دیگر (در رقابت با سرمایه داران و یا کشورهای دیگر) برای تامین منابع مواد اساسی و لازم برای تولید - از پنبه و بوکسیت گرفته تا نفت و مس و غیره - ضروری است. جنگ آمریکا علیه عراق و کوشش در اعمال نفوذ بر سیاست و اقتصاد آن کشور و کل منطقه خاورمیانه بدون توجه به استراتژی کنترل نفت خاور میانه - که 65 درصد از منابع انرژی جهان را دارد - قابل درک نخواهد بود. ایالات متحده در حال حاضر بیش از نیمی از نفت و 100 درصد 17 ماده معدنی دیگر مورد نیاز خود را وارد میکند و برای تعداد بسیار زیادتری از این مواد متکی به کشورهای دیگر است.

کوشش دائم برای سرمایه گذاری سودهای به دست آمده با هدف انباشت هر چه بیشتر سرمایه - که انگیزه اصلی سرمایه های صنعتی است - و تولید بیشتر در رقابت با شرکتهای دیگر برای تصرف سهم بزرگتری از بازار موجب گردید که سرمایه داران کالاهای جدیدی تولید کنند و بازار داخلی خود را گسترش دهند. وقتی بازارهای داخلی اشباع شد و یا نزدیک به اشباع شدن بود، سرمایه داران برای جلوگیری از رکود اقتصادی ناشی از آن به دنبال بازارهای خارجی و فرصتهای سودآور در آن بازارها میگردند. پیشی گرفتن دائم سرمایه گذاری و تولید نسبت به تقاضای موثر که علت اصلی گرایش اقتصاد سرمایه داری به رکود است، توسط مارکس به عنوان ویژگی این نظام تشخیص داده شده است. او مینویسد: "اگر کار انداختن این انباشت جدید به علت نبود جایی برای سرمایه گذاری، به دلیل مازاد تولید در آن رشته ها و عرضه بیش از اندازه وام با مشکل روبرو شود، وجود همین سرمایه های فراوان و وام پذیر، نشان دهنده محدودیت در تولید سرمایه داری است. . . . در قوانین گسترش سرمایه به راستی مانعی ذاتی وجود دارد. یعنی در تحقق سرمایه به مثابه سرمایه محدودیت وجود دارد." (کاپیتال، جلد سوم - صفحه 507)

سرمایه گذاری در خارج فرصت استفاده از کار ارزان و محدودیتهای کمتر بر سر راه حفظ محیط زیست و در نتیجه تولید با سودآوری بیشتر برای بازارهای داخل و خارج را به وجود میآورد. سرمایه گذاری های خارجی متعدد به شرکتهای این فرصت را میدهد که با تخصیص مناسب درآمدها و مخارج خود در شعباتشان در سراسر جهان میزان پرداخت مالیات خود را به حداقل برسانند.

در مرحله سرمایه داری انحصاری که از قرن بیستم آغاز شد، مبارزه میان انحصارات بزرگ در جهت دستیابی به سهم بیشتری از بازار در داخل و خارج، عامل دیگری بود که به انگیزه گسترش کمک کرد. شرکتهای برای پیشبرد چنین کاری نیاز به تامین مالی از بیرون شرکت دارند. بخش بزرگی از سرمایه های مازاد تولید شده صرف فعالیتهای غیرمولد مانند تبلیغات و حقوق سرسام آور مدیران سطح بالای شرکت میشود. به طور مثال درآمد دو هفته مدیر شرکت وال مارت مساوی با درآمد تمام عمر یک کارگر معمولی این شرکت است (پال کروگمان - نیویورک تایمز - 13 مه 2005). بنابر این گرچه شرکتهای قادر به تولید سرمایه از درون هستند اما برای گسترش تولید و بلعیدن شرکتهای دیگر اغلب نیاز به دسترسی به سرمایه از بیرون دارند. برای جلب نظر بانکها و سرمایه گذاران بورس سهام این شرکتهای باید نشان دهند که توان گسترش دارند.

و بالاخره هجوم بانکهای کشورهای اصلی سرمایه داری به کشورهای محیطی، به سرمایه گذاری خارجی و سرمایه داران آن کشورها و متحدان شان در هیئت حاکمه محلی و انتقال سودهاشان به کشور "مادر" کمک میکند. بانکهای کشورهای مرکزی همچنین از دادن وام به نهادهای عمومی و خصوصی کشورهای محیطی سود میبرند و به افزایش وامهای این کشورها و توسعه وابستگی شان به کشورهای مرکزی کمک میکنند. بهره این وام ها (و بخشی از اصل وام) که معادل وام اولیه است سریعاً به کشور مرکزی برگشته و از آن پس کشور قربانی را

شیوه ای که مراکز سرمایه داری نوظهور برای تضمین سلطه خود بر منابع خارجی و بازارهای آن به کار گرفتند کنترل استعماری بود. گسترش قدرتهای پیشرفته صنعتی و نظامی منجر به سلطه عریان بر بیشتر جهان گردید. به سال 1914 که میرسیم مستعمرات کشورهای ثروتمند صنعتی حدود 85 درصد از کره زمین را دربرمیگرفت. (و امروزه بعضی ها از "جهانی شدن" طوری صحبت میکنند که گویی پدیده ی جدیدی است و نه شکل جدید هجوم امپریالیستی!). دو جنگ جهانی قرن بیستم در درجه اول بر سر تقسیم مجدد جهان بین قدرتهای بزرگ بود. مبارزات سخت و جنگهای مردم کشورهای مستعمره بعد از جنگ دوم جهانی قدرتهای استعمارگر را وادار به دست برداشتن از استعمار مستقیم کرد. اما پس از "استعمار زدایی"، کشورهای ثروتمند مراکز سرمایه داری به سلطه ی اقتصادی خود بر بخشهای وسیع و عقب مانده جهان ادامه دادند. وجه مشترک دوران استعمار و دورانی که مستعمرات استقلال سیاسی به دست آوردند عبارت از وابستگی اقتصادی کشورهای فقیر به کشورهای مرکز و تابعیت آنها از نیازها و خواستههای سرمایه های کشورهای ثروتمند بود. گذشته سلطه ی استعماری و امپریالیستی، اقتصاد کشورهای محیطی را طوری به انحراف کشاند که از رشد خودجوش و مستقل آنها جلوگیری کرد. عامل اصلی این وابستگی کشورهای فقیر - بیرون کشیدن ثروت برای کمک به انباشت سرمایه در کشورهای قدرتمند مرکزی - تا به امروز هم ادامه دارد. به دنبال استعمارزدایی وسایل جدیدی برای تسلط بر کشورهای فقیر و ادامه ی وابستگی آنها لازم بود. صندوق بین المللی پول و بانک جهانی اکنون همان وظیفه ی اعمال زوری را انجام میدهند که زمانی توسط نیروهای نظامی اشغالگر استعماری انجام میشد. البته هنوز هم از نیروهای نظامی برای تحمیل اراده ی امپریالیستی استفاده میشود.

اهمیت رخنه سرمایه به سراسر جهان برای موفقیت کل سیستم سرمایه داری توسط جون رابینسون به سادگی بیان شده است:

کمتر کسی است انکار کند که گسترش سرمایه داری به مناطق تازه جهان سرچشمه شکوفایی عظیم مادی دوپست سال اخیر بوده است. " (3)

اما این نوع گسترش که ذاتی سرمایه داری است موجب جنگ تقریباً دائمی و تابع ساختن اقتصاد کشورهای محیطی به خواستههای انحصارات کشورهای مرکزی میگردد. این وضع باعث میشود که بخش بزرگی از مردم جهان در شرایط به غایت سختی زندگی کنند.

ادامه دارد

پانویس ها:

William Brandon: The Last Americans: The Indians in American Culture (New York: Mc Graw-Hill -1
1974) 4,6,242

(C.H.Cippola, Guns and Sails in Early phase of European Expansion 1400-1700 (Collins 1965 -2

Joan Robinson, Introduction to Rosa Luxemburg; The accumulation of Capital (New York: Monthly -3
Review Press 1951) 28

(بخش دوم)

ب - سرمایه داری و وضعیت بشر

کالاها، اختراعات، نظریه های جدید و پیشرفتهای تکنولوژیکی که سرمایه داری در شرایط سیاسی متنوع اش به وجود آورده است از تمام آنچه در طول تاریخ ماقبل آن به وجود آمد بیشتر بوده است. طی نزدیک به دو قرن و نیم سرمایه داری صنعتی - به جز موارد استثنایی و مهم رکود اقتصادی شدید، بحران و جنگ - کشورهای اصلی سرمایه داری تقریباً دائماً در حال توسعه بوده اند. اما دست آورد این پیشرفت و توسعه ی عظیم قدرت تولیدی از جهت شرایط زیستی و روابط مردم کره زمین چه بوده است؟ از یک سو حدود 20 درصد از جمعیت کره زمین را داریم که بخش قابل توجهی از آن راحت زندگی میکنند و فرصتهای زیادی برای دسترسی به آموزش، مسکن و خرید انواع کالاهایی که بخواهد دارد. اما در میان همین اقلیت مرفه نیز توزیع ثروت بسیار نابرابر است به طوری که ثروتمندترین قشر بالا، صاحب بخش عظیمی از دارایی های جامعه است. ثروت 691 نفر ثروتمندترین افراد جهان 1/2 تریلیون دلار است که معادل مجموع تولید ناخالص داخلی 145 کشور یعنی بیش از مجموعه کشورهای آفریقای و آمریکای لاتین است! 7/7 میلیون نفر ثروتمندترین مردم جهان (حدود 0/1 درصد جمعیت جهان) با ثروت بیش از یک میلیون دلار، 28/8 تریلیون دلار ثروت یعنی 80 درصد تولید ناخالص داخلی تمام کشورهای جهان را زیر کنترل خود دارند. این ثروت بیش از مجموع تولید ناخالص داخلی همه ی کشورهای جهان منهای ایالات متحده آمریکا است (در واقع شامل 40 درصد از تولید ناخالص داخلی آمریکا هم میشود).

به رغم تولید این ثروت عظیم و انباشت آن در دست عده ای بسیار کوچک، شرح اینکه بخش عظیمی از بشریت در چه شرایط زندگی میکنند یعنی شمار دوزخیان روی زمین و وضع زندگی شان چیست هم تکان دهنده و هم هولناک است. از حدود 6/3 میلیارد نفر مردم روی زمین:

- نزدیک به نیمی (سه میلیارد انسان) دچار سوءتغذیه و دائمی دچار کمبود کالری، پروتئین، ویتامین و املاح ضروری هستند. (4) شمار بیشتری نیز دچار "عدم امنیت غذایی" هستند یعنی نمیدانند وعده غذایی بعدی آنها از کجا خواهد آمد. طبق تخمین سازمان ملل متحد "فقط" 840 میلیون انسان (از جمله 10 میلیون نفر در کشورهای سرمایه داری پیشرفته) دچار کم غذایی اند اما این تخمین سازمان ملل بسیار پایین تر از آمار دیگر پژوهشگران است.

- نزدیک به نیمی از بشریت با روزی کمتر از دو دلار قدرت خرید در آمریکا زندگی میکنند.

- یک میلیارد نفر در حلبی آبادها (Slum) زندگی میکنند.

- یک میلیارد انسان به آب سالم دسترسی ندارند.

- دو میلیارد انسان برق ندارند.

- دو میلیارد و نیم انسان از وسایل بهداشتی محروم اند.

- یک میلیارد کودک یعنی نیمی از کودکان جهان به دلیل فقر، جنگ و بیماری (از جمله ایدز) از محرومیت شدید رنج میبرند.

- حتی در کشورهای مرکزی و ثروتمند سرمایه داری بخش بزرگی از مردم زندگی ناامنی را سپری میکنند. مثلاً در ایالات متحده 12 میلیون خانواده از نظر تغذیه امنیت ندارند و چهار میلیون خانواده (شامل 9 میلیون نفر) دائماً از یک یا دو وعده غذا در روز میگذرند تا بقیه خانواده غذا داشته باشند. (5)

جنبه دیگر شرایط زیست بشر، طی دو قرن و نیم سرمایه داری صنعتی، وجود جنگ تقریباً به طور بی وقفه به بهای جان صدها میلیون انسان بوده است. اشغالگری، بردگی، قوم کشی، جنگ و بهره کشی بخش جدایی ناپذیری از تاریخ سرمایه داری بوده است.

جنگ ها نتیجه درگیری میان کشورهای سرمایه داری برای سلطه بر بازارهای جهانی یا سیطره بر مستعمرات و یا به دلیل اختلافات مذهبی و قومی میان مردم مختلف بوده است که اغلب اشغال استعماری و دخالت امپریالیستی

در آن نقش داشته است. نیروی محرکه اصلی سرمایه داری یعنی انباشت سرمایه، کشورهای سرمایه داری را بر آن می‌دارد که به بازارهای خارجی رخنه کنند و سهم خود از آن بازارها را افزایش دهند. اما جدا کردن انگیزه های اقتصادی کشورهای امپریالیستی اصلی برای سرمایه گذاری و فروش کالا در خارج، از خط مشی سیاسی و نظامی آنها غیرممکن است. تمام این منافع در مجموعه ای بسیار خطرناک و درهم پیچیده عمل میکند. جنگ طلبی در دوران بعد از جنگ سرد ادامه یافته است. ایالات متحده به شدت درصدد نشان دادن قدرت نظامی خودش است و در نتیجه بدبختی های باز هم بیشتری به بار خواهد آورد. اینکه حمله آمریکا به عراق موجب کشته شدن بیش از 100 هزار نفر از مردم آن کشور شده است نشان دهنده ابعاد فاجعه ای است که بر سر آن ملت آورده اند.

ج - رابطه ی میان ثروت و فقر

میان دست آوردهای سرمایه داری و واماندگی هایش پیوندی منطقی وجود دارد. فقر و فلاکت بخش عظیمی از جمعیت جهان تصادفی یا محصول فرعی و ناخواسته ی نظام نیست که با دستکاری های جزئی در اینجا و آنجا بتوان آن را از میان برداشت. انباشت ثروتهای افسانه ای - به عنوان پیامد مستقیم شیوه عملکرد سرمایه داری چه در سطح ملی، چه بین المللی - به طور همزمان باعث به وجود آمدن گرسنگی، سوءتغذیه، بیماری، کمبود آب، نبود بهداشت و فلاکت عمومی برای بخشهای وسیعی از مردم جهان میگردد.

وضع بسیار مشکل اکثر مردم جهان بخشی به دلیل نظام اقتصادی است که اشتغال کامل به وجود نمیآورد. در عوض سرمایه داری آنچه را به وجود میآورد که مارکس ارتش ذخیره کار میخواند - بخش بزرگی از جمعیت جهان که در شرایطی ناامن و پر خطر زندگی میکند؛ گاه کار گیر میآورد و گاه بیکار است. هنگامی که شکوفایی موقت اقتصادی وجود دارد به این کارگران به طور فصلی و نامنظم نیاز هست. گاه نیز برای کارهای نظامی از آنان استفاده میشود و گاه نیز هیچ کاری برایشان نیست. ارتش ذخیره کار در کشورهای ثروتمند، علی العموم فقیرترین قشر جامعه را تشکیل میدهند که شرایط زندگی شان بسیار سخت و گاه بی خانمان هستند. وجود این ارتش ذخیره دائم، روی سطح دستمزد کارگران شاغل فشار میآورد و باعث پایین نگه داشتن آن میشود. (6)

در کشورهای بخش پیرامونی سرمایه داری چند عامل وجود دارد که شمار عظیمی از مردم را در شرایط فلاکت باری نگه میدارد. عامل اول بیرون کشیدن ثروت از کشورهای محیطی در هنگامی است که سودهای برگشته به کشور "مادر" بیش از میزان سرمایه گذاری در آن جاها میشود. علاوه بر آن از منابع طبیعی این کشورها به نفع کشورهای ثروتمند مرکز بهره کشی میکنند. بانکها نیز وام به این کشورها تحمیل میکنند و با وابسته کردن مالی بخش محیطی به این بانکها ثروت باز هم بیشتری از آنها به بیرون مکیده میشود. مردم کشورهای محیطی به طور فزاینده ای نقش ارتش ذخیره کار سرمایه های خارجی و سرمایه داران داخل را بازی میکنند. در بسیاری از مستعمرات سابق نیروی کار را قضا و از طریق متلاشی کردن بافت اجتماعی و شیوه زندگی این کشورها به وجود آوردند. یکی از راههای این کار وادار کردن دهقانان این کشورها به پرداخت مالیات بود و بدین وسیله آنها را وابسته به اقتصاد پولی کردند. وسیله دیگری که استعمارگران برای زیر و رو کردن وضعیت جوامع دهقانی به کار بردند عبارت از تبدیل زمینداری سنتی به مالکیت خصوصی زمین بود. بدین ترتیب جمعیت عظیمی از این دهقانان با از دست دادن هرگونه حق نسق بر زمین به شهرها رانده شدند و در شهرها نیز کار به اندازه کافی برای جذب آنها نیست و بدین سان بحران انسانی بزرگی به وجود میآید. (7) علاوه بر آن قدرت به وجود آمده توسط این ثروتها توان آن را دارد که سیستم سیاسی و حقوقی کشورهای محیطی را به نفع تداوم انباشت هر چه بیشتر این سرمایه و به ضرر تقسیم و توزیع مجدد آن که میتواندست در جوامع "ابتدایی تر" صورت گیرد عمل کند.

ثروت کشورهای ثروتمند در مرکز نظام سرمایه داری، تا به امروز شدیداً وابسته به مکیدن منابع و ثروتهای کشورهای محیطی بوده است. سرمایه داران عمده و مهم در سطح جهانی، در کشورهای صنعتی ثروتمند مستقراند اما انباشت سرمایه آنها بر پایه بهره کشی از تمام جهان قرار دارد. عنوان کتاب معروف سمیر امین "انباشت در مقیاس جهانی" - بیانگر این پدیده است. کشورهای مرکزی جای آنکه به کشورهای محیطی اجازه دهند مازاد اقتصادی خود را صرف پیشبرد منافع داخلی کشور خود کنند، بخش بزرگی از این مازاد را بیرون کشیده و صرف رخنه در سایر جاهای جهان میکنند و برای این کار هم از هیئت حاکمه کشور مربوطه و در غیر آن صورت از ارتش آمریکا یا ناتو کمک میگیرند. نتیجه آنکه کشورهای فقیر قادر نیستند مازاد بالقوه اقتصادی خود را در جهت برآوردن نیازهای اجتماعی کشورشان به کار گیرند. در عوض این مازاد به جیب هیئت های حاکمه کشورهای

ثروتمند سرازیر میشود و بخشی از آن نیز صرف کالاهای تجملی سردمداران وابسته (بورژوازی کمپرادور) میشود که منافعشان با منافع سرمایه های خارجی گره خورده است.

در سالهای آغازین سرمایه داری صنعتی انباشت سرمایه از کشورهای محیطی به صورت چپاول عریان فلزات گرانبها صورت میگرفت و بعد هم نتیجه ی تصرف محصولات کشاورزی تولید شده با کار بردگی بود. منبع دیگر درآمد آنها خرید و فروش بردگان بود که خود کسب و کار با سود فراوان میتوانست باشد. در مرحله بعد، دادن وام و سرمایه گذاری موجب بیرون کشیدن سود به شکل پول رایج شد - در عین حال که غارت منابع طبیعی چون نفت و بوکسیت ادامه پیدا کرد - و این خود موجب بحران دائم وامها برای بسیاری کشورها گردید. در اوایل دوران سرمایه داری صنعتی، "کشورهای مادر" مرکزی تمام تلاش خود را به کار انداختند تا هرگونه تولید و کسب و کار در کشورهای محیطی را که ممکن بود روزی با آنها رقابت کند از بین ببرند. در این راستا بود که انگلیسی ها صنعت پارچه بافی هند را نابود کردند تا مردم هند را وادار کنند پارچه های ساخت انگلیس را بخرند. از سوی دیگر در همین دوران کشورهای مرکزی از صنایع و دیگر کسب و کارهای خود در برابر رقابت کشورهای خارجی محافظت کردند. حال قدرت عظیم این صنایع و کسب و کارهای پیشرفته و نیاز آنها به رخنه ی موثرتر در کشورهای محیطی موجب گردیده است که سرمایه داران کشورهای مرکزی، دولتهای آنها و سازمانهای "بین المللی" حافظ منافع آنها همگی دست در دست هم "تجارت آزاد" را پیشنهاد کنند - در حالی که با ریاکاری هر چه تمام تر هنوز از منافع ویژه صنایع "کشور مادر" چه از نظر داخلی و چه در دادوستدهاشان با دیگر کشورهای جهان حمایت میکنند. در موج جدید گسترش جهانی نظام سرمایه داری که در آن سرمایه ها به میزان زیادی آزادی حرکت به دست آورده اند، کالاهایی که روزی در کشورهای مرکزی تولید میشد به طور فزاینده ای در کشورهای با سطح دستمزد پایین تولید میشوند. این پدیده در خدمت دو هدف است: علاوه بر به وجود آوردن امکان عرضه کالاها با قیمتی پایین تر از رقابلی که هنوز در کشورهای مرکزی تولید میکنند، راه ورود این کالاها به بازار داخلی کشور مربوطه و منطقه اطراف آن را - که حال صاحب قشری با قدرت خرید بالا شده است - نیز به وجود میآورد. وارد کردن کالاهای ارزان از خارج با بهره کشی شدید از کار ارزان کشورهای محیطی، راه دیگر تضمین انباشت ثروت و باز تولید آن برای کشورهای مرکزی است.

نظام سرمایه داری از طریق ساز و کارهای مختلف - از چپاول عریان و سلطه استعماری در سالهای اوایل سرمایه داری گرفته تا روابط امپریالیستی در دوران بلوغ بعدی اش - به بازتولید ثروت در کشورهای مرکزی و تداوم عقب ماندگی کشورهای محیطی ادامه داده است. این نظام هم چنین به تولید و بازتولید ساختار طبقاتی در کشورهای مختلف - از جمله تولید هیئت حاکمه ی نوکرسفت در کشورهای محیطی با حسابهای بانکی در خارج و ایمان به قدرت نظامی آمریکا - کمک میکند.

تولید و بازتولید دائم چنین ساختار طبقاتی همراه با ارتش ذخیره کار همیشه موجود به این معناست که در نظام سرمایه داری همیشه بی عدالتی شدیدی وجود خواهد داشت. وجود سلسله مراتب و طبقات به این معناست که اختلاف در تمام سطوح حاکم بوده و اکثریت عظیم مردم از داشتن هرگونه قدرت موثری محروم اند. توزیع ثروت در ایالات متحده نشانه ی بارزی از این بی عدالتی است. 80 درصد پایین جامعه آمریکا تنها صاحب کمتر از نیمی از ثروت يك درصد بالای جامعه آمریکا است و 40 درصد پایین خانوارهای آمریکایی فقط صاحب 0/3 درصد کل ثروت جامعه اند. (جدول ۱)

جدول 1- توزیع ثروت خالص در خانوارهای آمریکایی (سال 2001)

درصد خانواده ها درصد ثروت

1 درصد بالا 33/4 درصد

5 درصد بالا 59/2 درصد

10 درصد بالا 71/5 درصد

20 درصد بالا 84/4 درصد

80 درصد پایین 15/5 درصد

40 درصد پایین 0/3 درصد

تفاوت در مناطق مختلف کشورها و بین گروههای قومی نیز ادامه دارد. به طور مثال در سال 2000 متوسط ثروت خالص خانوارهای سفید پوست 88000 دلار بود که 11 برابر بزرگتر از خانوارهای لاتینی و 16 برابر بیشتر از خانوارهای آفریقایی تبار بود. (9)

در حالی که فقط 13 درصد از خانوارهای سفیدپوست فاقد هر گونه ثروت خالص اند، این وضع نزدیک به یک سوم از خانوارهای آفریقایی تبار و لاتینی ها را در برمیگیرد. درآمد متوسط خانواده های آفریقایی تبار و لاتینی در سال 2000 تقریباً نیمی از درآمد متوسط سفیدپوستان بوده و شمار مردان آفریقایی تبار که جذب نیروی کار شده اند بسیار پایین تر از سفیدپوستان است - 67 درصد در برابر 76 درصد. (10)

نیاز چندانی به یادآوری تفاوت شگرف میان ثروت ملی کشورهای سرمایه داری بسیار پیشرفته و کشورهای پیرامونی نیست. در حالی که متوسط تولید ناخالص سرانه کشورهای پیشرفته تقریباً 30000 دلار است، تخمین زده میشود که در آمریکای لاتین و منطقه کارائیب 6000 دلار، در آفریقای شمالی 4000 دلار و در بخش جنوبی آفریقا 2000 دلار است. اما این اعداد و ارقام بدترین مشکل را پنهان نگه میدارند چرا که تولید ناخالص در هائیتی 1600 دلار، در اتیوپی 700 دلار و در شش کشور جنوب آفریقا درآمد سرانه سالانه 600 دلار یا کمتر است. کشورهای ثروتمند با 15 درصد جمعیت جهان 80 درصد تولید ناخالص ملی جهان را به خود اختصاص میدهند. از سوی دیگر فقیرترین کشورها با 60 درصد از جمعیت جهان تنها 3 درصد از ثروت جهان را دارند.

د - ضایع کردن محیط زیست

ضایع شدن محیط زیست در شمار زیادی از جوامع ماقبل سرمایه داری اتفاق افتاده است. اما در نظام سرمایه داری حتی با وجود آنکه درک بهتری از اینکه فعالیت انسانها چه ضایعاتی میتواند به بار آورد داریم، این مسئله ابعاد تازه ای به خود گرفته است. انگیزه سود و انباشت سرمایه به مثابه هدف اصلی فعالیت اقتصادی و کنترلی که به منافع اقتصادی بر حیات سیاسی تحمیل میکند و نیز توسعه تکنولوژی های متعدد در جوامع سرمایه داری که به افراد اجازه میدهد محیط اطراف خود را سریعاً تغییر دهند - چه محیط اطراف و چه دور دست، چه خواسته و چه ناخواسته - به معنای آن است که وارد شدن اثرات زیانبار بر محیط زیست اجتناب ناپذیر است. آلودگی آب، هوا و خاک محصول طبیعی سیستم های تولیدی است که هدف آن فقط یک چیز و آن هم کسب سود است.

طبق منطق تولید و مبادله سرمایه داری هیچ مکانیسم درونی در این نظام وجود ندارد که صنایع را ترغیب کند یا وا دارد درصد پیدا کردن روشهایی باشند که کمترین زیان را به محیط زیست میرسانند. به طور مثال مواد شیمیایی جدیدی که برای ساختن کالاهای صنعتی مفید به نظر میرسند، بدون ارزیابی کافی از اینکه آیا این مواد برای انسانها و دیگر انواع موجودات زنده زیان بارند یا نه، دائم در محیط زیست ریخته میشوند. حیوه ای که از نیروگاههای با سوخت ذغال سنگ در فضا ریخته میشود دریاچه ها و اقیانوس هایی را که صدها مایل از کارخانه ها فاصله دارند آلوده میکند. سوءاستفاده دائم از آنتی بیوتیک یا افزودن بعضی مواد به غذای حیواناتی که در فضای بسیار تنگ و ناسالم مزارع صنعتی نگهداری میشوند موجب پیدایش میکربهای بیماری زایی گردیده است که در برابر آنتی بیوتیک مقاوم اند. کاربرد چنین تکنیک هایی برای پرورش حیوانات از نظر حفظ محیط زیست به هیچ رو منطقی نیست اما از نظر سرمایه بسیار مهم و سودآور است. به علاوه توسعه جامعه ای چون آمریکا بر پایه اتومبیل، پیامدهای عظیم و زیانباری برای محیط زیست داشته است و موجب به وجود آمدن مناطق وسیع مسکونی در حومه شهرها شده و "بزرگ شهرهایی" به وجود آورده که حد فاصل میان مناطق مسکونی را از میان برده است. ضایع کردن سوخت برای رفت و آمد به محل کار فقط بخشی از مشکل این نوع زندگی است چون که بعضی در شهر کار میکنند و برخی در حومه شهر. خرید در مراکز بزرگ فروشگاههایی در بیرون شهر (Mall) که فقط با اتومبیل قابل دسترسی است و رفت و برگشت کودکان به مدرسه و محل بازی و ورزش نیز نیاز به راندن اتومبیل به فواصل دور دارد.

یکی دیگر از پیامدهای بهره کشی بی حد از منابع طبیعی، تغییر آب و هوا در اثر گرفتن گرمای فضای اطراف زمین است که گرچه کاملاً قابل پیش بینی نیست اما پیامدهای کاملاً زیان باری دارد. از آنجا که کارخانجات، نیروگاههای برق و اتومبیل ها و کامیونها مقادیر عظیمی سوخت فسیلی (نفت و گاز) میسوزانند، میزان اکسید دو

کربن فضاي اطراف زمين افزايش يافته است. اين نگراني وجود دارد که گرم شدن تدريجي فضا منجر به دگرگوني هاي نسبتا سريعي شود. از جمله آب شدن يخ هاي قطبي، تغيير در ميزان ريزش باران و برف و جريان رودخانه ها و قطع حرکت آب گرم اقيانوس ها (که گلف استریم بخشی از آن است). حرکت آب گرم به شمال اقيانوس اطلس به گرم نگه داشتن شمال اروپا و آمريکا کمک ميکند. (11)

بعد ديگر خطري که سرمايه داري براي محيط زيست دارد وجود رگه قدرتمندي از اين شيوه تفکر در غرب است که طبق آن خداوند کره زمين را براي بهره کشي به مردم آن اعطا کرده است. منشا اين تفکر در انجيل و در فصل آفرينش (Genesis 1:28) است که در آن ميخوانيم:

"خداوند به آنها (آدم و حوا) رستگاري داد و به آنها گفت پرثمر باشيد، زاد و ولد کنيد، زمين را (از فرزندان خود) پر کنيد و آن را زير فرمان خود درآوريد: بر ماهيان دريا، پرنندگان هوا و هر موجود زنده اي که روي زمين حرکت ميکند غلبه کنيد."

در اين اواخر شاهد رگه ي زهرآگيني از دشمني با طرفداران محيط زيست در پروتستانهاي افراطي (اوانجلیست ها) ايالات متحده هستيم. اينان معتقدند که روز قيامت نزديک است بنابر اين فرقي نميکند که چه بر سر منابع طبيعي و يا سيستمهاي محافظت از حيات روي کره زمين بيايد. (12)

محدوديت منابع طبيعي

نظامي که بنا به سرشت اش بايد گسترش يابد و رشد کند سرانجام با اين واقعيت روبرو خواهد شد که منابع طبيعي کره زمين محدود است. آب و هوا و خاک کره زمين تا زماني ميتوانند به طور سالم و مفيد به نفع موجودات زنده عمل کنند که ميزان آلودگي محيط زيست از قدرت جذب و خنثي سازي مواد آلوده کننده توسط آنها فراتر نرود. علاوه بر آن منابع طبيعي چون سوخت (نفت و گاز)، آب (در صنعت کشاورزي)، درختها براي چوب و کاغذ، و انواع مواد معدني مثل سنگ آهن و بوکسيت و غيره در فرايند توليد مصرف ميشوند. وسعت برخي منابع چون جنگلها و مناطق ماهيگيري محدود است. اما اگر استفاده از آنها طبق برنامه، يعني طوري باشد که با تغيير شرايط به اندازه کافي انعطاف پذير باشد، اين منابع قابل بازسازي اند. استفاده از بقيه منابع - از نفت و گاز گرفته تا مواد معدني و منابع آب زيرزميني در برخي مناطق بياباني (ذخيره شده از دوره هاي ماقبل تاريخ) پس از اين محدود به منابع باقي مانده کنوني خواهد بود.

سرمايه داران در فعاليتهاي خود علي العموم فقط آينده کوتاه مدت را مد نظر دارند - حداکثر سه تا پنج سال آينده. آنان به دليل شرايط غيرقابل پيش بيني کسب و کار (مراحل مختلف چرخه اقتصادي، رقابت با ديگر شرکتهای، قيمت مواد مورد نياز و غيره) و فشار بورس بازهايي که دنبال سودهاي بادآورده و سريع هستند، بايد چنين عمل کنند. بنابر اين سرمايه داران بدون توجه به اين که محدوديتهاي طبيعي بر سر راه فعاليتهايشان وجود دارد - گويي که منابع طبيعي پايان ناپذيري براي بهره کشي وجود دارد - عمل ميکنند. وقتي که هر يك از سرمايه داران با هدف سود بردن و انباشت سرمايه تصميم گيري هاي ميکنند، مجموعه اين تصميم گيري ها به کل جامعه زبان ميرساند. شاهد مثال کاملا مستند و موجود کاهش شديد - و نزديک به نابودي - بسياري از انواع ماهي هاي اقيانوس ها است. منافع کوتاه مدت تک تک صاحبان کشتيهاي ماهيگيري - که برخي مثل کارخانه عمل ميکنند و پس از صيد ماهي آن را عمل آورده و منجمد ميکنند - در اين است که صيد خود را به حداکثر رسانند. گرچه بر طمع انسان محدوديت طبيعي وجود ندارد اما بسياري از منابع از جمله باز توليد درياها محدود است.

مصرف آب براي کشاورزي فعاليتي است که از ديرباز وجود داشته است، فقط در 50 سال اخير است که دارد به مرزهاي نهايي و طبيعي اش ميرسد. ظرفيت بعضي آب ريزها و رودخانه ها اکنون تا سر حد ممکن مورد بهره برداري قرار ميگيرد. به طور مثال در چين از رودخانه زرد آنقدر برداشته ميشود که اغلب سالها چيزي از آن به دريا نميريزد. استفاده از تلمبه هاي هر چه قدرتمندتر براي بيرون کشيدن آب از منابع زيرزميني به جايي رسيده است که ميزان بيرون کشيدن آب سريع تر از جايگزيني آن توسط ريزش باران و نشست آن به درون خاک است. نخستين کساني که هشدار دادند ميزان بيرون کشيدن آب از منابع عظيم زيرزميني اوگلالا (Ogla) - که از داکوتاي جنوبي تا باريکه تکزاس ادامه دارد - بيش از مقداري است که جايگزين آن ميشود و اين کار نميتواند ادامه يابد مگر آنکه چاه هاي عميق تري حفر شود تا آنکه ادامه اين کار ناممکن شود، متهم شدند که کمونيست اند! اين خود يکي از

شواهد است که فکر کردن درباره امکان اینکه بر سر راه فعالیت اقتصادی محدودیت وجود دارد چقدر غیرسرمایه دارانه (Uncapitalistic) است.

اینکه چقدر طول خواهد کشید تا منابع تجدید ناپذیر به پایان رسند، بستگی به بزرگی این منابع و شدت استخراج از آنها دارد. گرچه اتمام برخی منابع ممکن است صدها سال طول بکشد. (با این فرض که شدت رشد استخراج در سطح کنونی بماند) رسیدن به مرزهای نهایی برخی منابع پر اهمیت چون نفت و برخی مواد معدنی آنقدر دور نیست. مثلاً تخمین زده میشود که با استفاده از نفت به میزان فعلی، منابع شناخته شده در عرض 50 سال آینده تحلیل خواهد رفت - نسبت ذخیره منابع به استخراج سالانه در سال 2003 چهل و یکسال است، این نسبت در سال 1989 چهل و چهار سال بود. (13) استخراج سنگ آهن - ماده اصلی برای تولید آهن و فولاد مصرفی - از سال 2003 تا 2004، 16 درصد افزایش یافت. اگر استخراج این ماده از حالا به بعد سالانه 7 درصد افزایش یابد، منابع شناخته شده آهن تا حدود 60 سال دیگر تمام خواهد شد. مصرف مس اگر سریعاً افزایش یابد همه ی منابع شناخته شده آن در شصت سال آینده به اتمام خواهد رسید.

با در نظر گرفتن محدودیت منابع طبیعی، در نظام سرمایه داری، که در آن بازار - یعنی قدرت ثروتمندان در بازار - تعیین میکند که کالاها چگونه تخصیص یابند، هیچ شیوه منطقی برای تعیین اولویت ها در رویارویی با این محدودیتها وجود ندارد. هنگامی که در آینده ای نه چندان دور استخراج منابع طبیعی چون نفت رو به کاهش گذارد، افزایش قیمت ها روی آنهايي که تا همین اواخر مایه افتخار سرمایه داری جهانی بود، یعنی به اصطلاح کارگران طبقه متوسط کشورهای مرکزی فشار فزاینده ای خواهد گذاشت.

ادامه دارد

Gary Gardner & Brian Halwell, world watch paper #150 : underfed and overfed (world watch -4
(Institute, 2000

www.worldwatch.org/pubs/paper/150/html

Mark Nord, Margaret Andrews & Steven Carlson; Household food Insecurity in the united States, -5
,2001, US. Department of Agriculture
[/http://ers.usda.gov/publications/Fanrr35](http://ers.usda.gov/publications/Fanrr35)

Fred Magdoff & Harry Magdoff. "Disposable workers", Monthly Review, April 2004-6

Samir Amin, "World Poverty, Pauperization & Capital accumulation, Monthly Review, October 2003, -7
and Fred Mogdoff. "A Precarious existence" Monthly Review, February 2004

Changes in Household wealth in the 1980s and 1990s in the U.S" in Edward N.Wolff, ed, " -8
(International Perspectives on Household Wealth (Elgar Publishing LTD, Forth coming

Wealt Gap Among Races Widens in recession" - Associated press, Oct. 18, 2004"-9

/Economic Report to the President. <http://www.gpoaccess.gov/eop> 2005 -10

The Pentagon and Climate Change" Monthly Review, May 2004 -11

[Bill Meyers, "Welcome to Doomsday" New York Review of Books 52, No 5 [March 24, 2005 -12

(British Petroleum, Statistical Review of World Energy 2004, (www.bp.com -13

ره یافتن به سوسیالیسم (بخش سوم)

نوشته: هری مگداف، فرد مگداف

برگردان: مرتضی محیط

مانتلی ریویو: جولای 2005

و - سرمایه داری با چهره انسانی؟ اصلاحات و ضد اصلاحات
برای ملایم کردن اثرات مخرب عملکرد عربان نظام سرمایه داری بر جامعه و محیط زیست میتوان دست
به اصلاحاتی زد. البته بسیاری از این اصلاحات از جمله اقداماتی که منجر به بهبود وضع کارگران در
کشورهای سرمایه داری مرکزی گردید مثل کم شدن ساعات کار روزانه و هفتگی، حق تشکیل
اتحادیه، بیمه اجتماعی و صندوق بازنشستگی دولتی، افزایش درآمدها و قوانین ایمنی در محل کار
صورت گرفت. نگرانی در مورد محیط زیست منجر به وضع قوانینی شد که شرایط اسف بار کیفیت هوا و
آب در بیشتر کشورهای پیشرفته سرمایه داری را بهبود بخشید. اما همانطور که اکنون شاهد اوضاع در
کشورهای مرکزی هستیم، برای سرمایه این امکان وجود دارد که دست آوردهای نامبرده را، دست
آوردهایی که نتیجه ی مبارزات سخت طبقه کارگر بوده اند از میان بردارد. در حین دوره های اوج و نزول
مبارزه طبقاتی، هنگامی که شرایط آشکارا به نفع سرمایه است، کوشش خواهد شد که نه تنها
دستاوردهای بالا از میان برداشته شود بلکه شرایط را به وضعی برگردانند که سرمایه با کمترین منافع
روبرو بود و بیشترین قدرت مانور را داشت.

در پایان جنگ دوم جهانی، سرمایه از ترس انقلاب که میتوانست تمام سیستم را از میان برد، و از آنجا
که برای ترمیم کشورهای جنگ زده نیاز به همکاری کارگران داشت، برآن شد که در بخش بزرگی از
اروپا دولت رفاه برپا کند - تعطیلات با حقوق و دستمزدهای بالا. دولت آلمان حتی کارگران را در هیئت
مدیره شرکتها راه داد. در ایالات متحده دولت رفاه با نیودیل روزولت آغاز شد و در سراسر دهه ی 1960
برنامه های جدیدی به آن اضافه شد.

به دنبال جنگ دوم جهانی وقتی که اقتصاد کشورها سریعاً در حال بازسازی بود و "انقلاب" اتوموبیل و
گسترش حومه شهرها با تمام پیامدهایش نیز این اقتصادها را به پیش میراند، مقادیر زیادی پول وجود
داشت که نه تنها میتوانست بودجه برنامه های دولت را تامین کند بلکه دستمزد کارگران را نیز افزایش
دهد، در عین حال که سود فراوانی هم نصیب سرمایه داری میشد. هنگامی که اقتصاد سریعاً رشد
میکند میزان مالیاتها (بدون صرف کوشش زیاد) بالا میرود و در نتیجه میتوان برای برنامه های جدید
بودجه تامین کرد. دل نگرانی برای ثبات اجتماعی در دهه 1960 و کوشش در جلب پشتیبانی مردم در
جنگ سرد بویژه در ایالات متحده دلیل دیگر افزایش برنامه های اجتماعی بود. آنچه در عمل اتفاق افتاد
به روحیه مبارزاتی اتحادیه ها و دیگر اشکال مبارزه طبقاتی مانند جنبش سیاهان برای کسب حقوق
مدنی و اقتصاد نیز وابستگی داشت. اما با رشد فزاینده ی انحصارات، رقابت میان کشورها شدیدتر شد
و نیروی جدیدی برای تحرك بخشیدن به اقتصاد و رشد سریع اش آن طور که پس از جنگ دوم جهانی تا
اواخر دهه ی 1960 صورت گرفته بود، وجود نداشت.

وقتی که در دهه 1970 رکود اقتصادی آغاز شد، سرمایه به چند طریق واکنش نشان داد. برای بالا نگه
داشتن سود، استراتژی های سرمایه گذاری تغییر کرد - از سرمایه گذاری در تولید کالاهای مادی به
سرمایه گذاری در بخش خدمات و سفته بازی در بازار مالی (با ایجاد و فروش "فراورده های" مالی
مختلف). جوامع سرمایه داری با آغاز دوران رکود اقتصادی مانند تمام تاریخ خود در دورانهایی بحران، بار
سنگین رکود، میلیتاریسم و جنگ را به دوش طبقه کارگر (و مردم مستعمرات) انداختند. بالاترین قشر
جامعه از همان آغاز دهه 1980 جنگ طبقاتی پیگیری با هدف کاهش مالیات انحصارات و افراد ثروتمند به
راه انداخت. به طور همزمان - و با شدتی مضاعف در سالهای اخیر - اقشار صاحب امتیاز و سرمایه دار،
پیکاری برای از میان بردن بسیاری از حقوق کارگران به راه انداختند (از جمله حقوق نیروهای ذخیره

ارتش): حمله به برنامه های رفاهی، دشوار کردن هر چه بیشتر پیوستن به اتحادیه های کارگری و آسان تر کردن اخراج کارگران؛ کم کردن حقوق بازنشستگی، خصوصی کردن خدمات اولیه (از جمله مدارس) و کوشش در خصوصی کردن بیمه اجتماعی کارگران. نیروهای محافظه کار در ایالات متحده هیچگاه برنامه های اجتماعی دولت را نپذیرفته بودند. هدف آنها از میان بردن هر آنچه بود که با نیویول فرانکلین روزولت و "جامعه بزرگ" دهه ی 1960 آغاز شده بود و برگرداندن وضعیت به دورانی بود که دولت نقش عمده ای در حمایت از حقوق کارگران نداشت. در اروپا نیز تلاش مشابهی از سوی سرمایه برای کاهش پشتیبانی از حقوق کارگران وجود دارد به این بهانه که چنین کاری برای رقابت در بازار جهانی ضرورت دارد.

آزمندی، فردگرایی و رقابت یعنی ویژگی هایی که توسط سرمایه داری رشد داده میشود، توجیه کننده از میان بردن برنامه هایی است که به کارگران و فقرا کمک میکند. بنابر این سرمایه داری ممکن است فقط در دوره های کوتاهی "چهره انسانی" داشته باشد. اما روی اصلاحاتی که دست آوردهای ناچیزی دارند هیچگاه نمیتوان حساب کرد که جامعه ای به راستی انسانی به وجود آورند. همانگونه که اکنون شاهدیم با قدرت گیری هر چه بیشتر سرمایه در برابر کار حرکت ضد اصلاحات اتفاق افتاده و جنگ طبقاتی يك طرفه از بالا شکل عادی به خود گرفته است. نکته مهمتر آنکه پلیدی های بی عدالتی، فقر و فلاکت، نابودی محیط زیست و مصرف منابع طبیعی با سرعتی بیش از امکان جایگزینی آن - و نیز رخنه اقتصادی، سیاسی، و نظامی کشورهای امپریالیستی مرکزی در کشورهای محیطی - همه ناشی از ماهیت و سرشت سرمایه داری است.

این پلیدی ها بخشی از زنجیره نظام سرمایه داری است و از این رو جامعه ای نوین لازم است. دوری جستن از سرمایه داری واقعا يك انتخاب دلخواه نیست؛ محدودیت محیط زیست و گسترش فقر و فلاکت تغییر جامعه را به ما تحمیل خواهد کرد. آینده، امکانات معدودی را پیش روی ما میگذارد - یا رفتن به سوی فاشیسم (بربریت) یا برپایی جامعه ای جمعی و تعاونی که بتواند نیازهای بنیانی همه ی بشریت را فراهم کند.

3- درسهای شکست جوامع مابعد انقلابی "سوسیالیستی"

با توجه به میزان فلاکت مردم جهان و خطر فاجعه باری که نظام سرمایه متوجه محیط زیست میکند، چه باید کرد؟ نورا کاستاندا (Nora Castaneda) بنیانگذار بانک زنان در ونزوئلا اخیرا پاسخ ساده ای به این پرسش داده است: "ما در حال ایجاد اقتصادی هستیم که در خدمت انسانهاست، نه آنکه انسانها در خدمت آن باشند."

این توضیح میتواند بیانگر هدف اساسی سوسیالیسم و منعکس کننده امید میلیاردها انسان باشد. اما تحولاتی که به دنبال دو انقلاب بزرگ سوسیالیستی - در شوروی و چین - صورت گرفت بسیاری از نیروهای چپ را در مورد آینده سوسیالیسم دچار یأس و دلسردی کرده است.

بسیاری از ماها متأسفانه دیدی ساده انگارانه نسبت به تاریخ داریم و تضادهایی را که بر سر راه رسیدن به نظم اجتماعی جدید وجود دارد نادیده میگیریم. جوامع مابعد انقلابی دست آوردهای بزرگی داشتند: اشتغال کامل، آموزش همگانی، خدمات پزشکی همگانی، صنعتی شدن، افزایش طول عمر، کاهش شدید مرگ و میر اطفال و خیلی چیزهای دیگر. این انقلابات راه پیشرفت به سوی

سوسیالیسم را نشان دادند اما پس از مدت نسبتا کوتاهی به سوی نظامهای اجتماعی انحراف پیدا کردند که نه سرمایه داری بود نه سوسیالیستی. سرانجام هر دو کشور قطعا راه سرمایه داری را در پیش گرفتند. سؤال این است که چه شد این انقلاب ها به انحراف کشیده شدند و آیا در کوششهای آینده برای در پیش گرفتن راهی رادیکال، یعنی راه سوسیالیسم، درسهایی برای یاد گرفتن از این رویدادها هست؟ پیدا کردن پاسخ های محکم، مشکل است و ما هم ادعای دانستن همه ی پاسخها را نداریم. اما میخواهیم خطوط کلی مطالعه و تحلیلی را نشان دهیم که میتواند به درک علل این شکستها کمک کند.

به نظر ما، مهمترین موضوع این است که انحراف از راه سوسیالیسم اجتناب ناپذیر نبود، بلکه محصول شرایط تاریخی مشخصی بود - تا حد زیادی به دلیل استقامت گروههای اجتماعی کهن و شیوه تفکر قدیمی. ایدئولوژی سرمایه داری پا برجا ماند و در خدمت گروههای حاکمه جدیدی قرار گرفت که بسیاری شان، در عین حال که اخلاقیات هیئت حاکمه برافزوده را حفظ کرده بودند، در پی منافع شخصی خود و دستیابی به مقامی بالاتر در سلسله مراتب حکومت جدید بودند. هدف اعلام شده ی دمکراسی واقعی یعنی درگیر بودن عمیق مردم و مشارکت آنها در تعیین سیاستها و فعالیتهای جامعه نوین، بیشتر در حرف بود تا عمل. شاید یکی از درسها - اگر نگوییم مهمترین درس - در مورد جوامع مابعد انقلابی اثبات این مسئله است که سوسیالیسم يك شبه پیاده شدنی نیست و برای چنین دگرگونی در ساختار اجتماعی و آگاهی توده مردم راهی به راستی طولانی در پیش است. این راه پر از تله ها و دامها هم هست. مائوتسه تونگ مسئله را ساده و روشن این طور توضیح میدهد:

"مارکسیسم - لنینیسم و تجربه اتحاد شوروی، چین و دیگر کشورهای سوسیالیستی همه به ما میآموزد که جامعه سوسیالیستی دوره ی تاریخی بسیار بسیار طولانی را دربرمیگیرد. در سراسر این دوره مبارزه طبقاتی میان بورژوازی و پرولتاریا ادامه مییابد و مسئله ی این که انتخاب میان راه سرمایه داری و سوسیالیسم کدام برنده خواهد شد بر جای میماند به همانگونه که خطر برگشت به سرمایه داری، بر جای خواهد ماند." (14)

دوران گذار طولانی به سوسیالیسم تکامل یافته نیاز به فرهنگی به راستی نوین دارد که سرشار از جهان بینی جدید می باشد. اما جهان بینی (ایدئولوژی)، ارزش ها، اصول اخلاقی و اعتقادات غالب در سرمایه داری، قدرتمندان و نمیتوانند یک شبه به چیز دیگری تغییر کنند. ما در جامعه ای زندگی میکنیم که نه تنها خودخواهی، طمع، فردگرایی و روحیه افتادن گرگها به جان هم را ترغیب میکند بلکه اغلب به چنین فرهنگی نیاز دارد. در حالی که جامعه سوسیالیستی به ایدئولوژی جمعی و اشتراکی که با عملکرد اجتماعی عمیقاً متفاوتی خوانایی دارد نیاز داشته و به ایجاد آن کمک میکند؛ جامعه ای که هدف محوری آن کمک به همه ی مردم، ممنوع ساختن سلسله مراتب، غلبه بر اختلاف مقام و حرکت به سوی برابری اجتماعی است. مارکس مسئله دشوار مربوط به چنین تغییراتی را از نظر فلسفی این طور مطرح میکند:

"آئین ماتریالیستی ای که انسان را محصول شرایط و تربیت و در نتیجه تغییر انسان را نتیجه ی تغییر شرایط و تربیت او میداند از یاد میبرد که این انسانها هستند که شرایط را تغییر میدهند و آموزش دهنده، خود باید آموزش داده شود. بنابراین، این آئین ناگزیر جامعه را به دو بخش تقسیم میکند که یکی از آنها بر جامعه برتری دارد. تقارن دگرگون سازی شرایط و فعالیت های انسانی یا دگرگونی خود، تنها میتواند در عمل انقلابی درک و به طور عقلانی فهم شود." (15)

جمله تعیین کننده در نقل قول بالا "عمل انقلابی" است. و این، درجه بالایی از شرکت مردم در فرایند انقلابی برای برپا ساختن جامعه نوین را میطلبد. این، به نوبه خود لافل نیاز به آزادی کامل توده های مردم و تشویق آنها به انتقاد از رهبران و مورد سؤال قرار دادن سیاست های آنها دارد.

الف: تجربه ی اتحاد شوروی

شکست تجربه ی برقراری جامعه سوسیالیستی در اتحاد شوروی به عوامل چندی مربوط است. برغم بهبود اساسی از نظر رفاه اجتماعی و پیشرفت صنعتی چشمگیر، هیچگاه خط مشی سوسیالیستی روشن و استواری در آنجا برقرار نشد - قطعاً آن سوسیالیسمی که مورد نظر مارکس بود. شوروی گرچه کشوری سرمایه داری نبود اما سوسیالیستی هم نبود. ما قبلاً در صفحات این مجله (مانتلی ریویو) برخی از برداشتهای خود را درباره ی مشکلات اقتصادی و اجتماعی موجود در شوروی به طور مفصل مطرح کرده ایم. (16) در اینجا همه ی آن بحث را تکرار نخواهیم کرد بلکه خلاصه ای از موضوعات کلیدی را با استفاده از گزیده هایی از مقالات منتشر شده قبلی مطرح خواهیم کرد.

انقلاب 1917 در حالی که به راستی دنیا را تکان داد اما جامعه مابعد انقلابی آن با خطرات متعددی روبرو بود. چهار سال جنگ داخلی جامعه شوروی را از هم گسست، بخش بزرگی از زیر ساخت جامعه را نابود کرد و مرگ و نابودی فراوانی به بار آورد. جامعه انقلابی نوین با خطر تصمیم قدرتهای بزرگ - ایالات متحده، بریتانیا، فرانسه و غیره - به خرد کردن انقلاب بلشویکی در نطفه روبرو بود. با این همه و با وجود مشکلات وخیم، اتحاد شوروی به محضی که توانست نفس تازه کند با سرعتی بیگیر کوشش کرد امکان دسترسی عادلانه به مسکن، آموزش، خدمات پزشکی و نگهداری از سالمندان و معلولین را برای مردم فراهم کند. نکته ی به راستی چشمگیر و حتی هیجان انگیز، دستیابی به اشتغال کامل و تداوم آن هم زمان با موقعی بود که غرب در ورطه ی بحران بزرگ فرو رفته بود. در آن سالها حتی در ثروتمندترین کشورهای سرمایه داری به طور معمول 20 تا 30 درصد بیکاری وجود داشت.

حین جنگ دوم جهانی، هری مگداف به منظور آماده کردن برنامه ای برای شرکتهای تولید کننده ابزار ماشینی، از این صنایع بازدید میکرد. صاحبان این صنایع بارها به او میگفتند که ادامه بقای شرکت آنها در اوج بحران اقتصادی وابسته به سیل سفارشات بود که از شوروی برای برنامه پنج ساله دریافت میکردند. علاوه بر آن شوروی با تکیه بر توان خود، کشوری عقب افتاده از نظر صنعتی را به کشور پیشرفته صنعتی تبدیل کرد - کشوری که توانست ارتش و نیروی هوایی تجهیز کند که نه تنها در جنگ دوم جهانی در برابر تجاوز آلمان ایستاد بلکه در شکست نهایی ارتش آلمان نقش عمده ای بازی کرد. با این همه هدف نهایی سوسیالیسم از همان سالهای اول بعد از انقلاب عمدتاً به دلیل رشد یک بوروکراسی نخبه گرا و دیوانسالار همراه با ناسیونالیسم انحرافی تا حد زیادی به بیراهه کشانده شد.

دیوانسالاری و ناسیونالیسم

جامعه مابعد انقلابی روسیه از جامعه ایده آل سوسیالیستی که توسط مارکس و انگلس پیشنهاد شده بود سخت به دور افتاد. مارکس و انگلس هیچ نسخه ای برای جامعه جدید نیچیده بودند. گرفتاریها و دردهای مبارزه در راه سوسیالیسم از جمله امکان شکستها یا پیروزیهای متناوب و برد و باخت در نبردها تا انتقال قدرت از طبقات بالا به طبقات پایین و استقرار کامل آن را نیز به دقت پیش بینی نکرده بودند اما با آموختن از سیر حوادث زمان خود و تأیید اصول جمهوری مردمی، در باور خود به پیروزی نهایی سوسیالیسم هیچگاه تزلزل نشان ندادند. بنابر این آنها نه تنها از کمون پاریس استقبال کردند بلکه آن را مورد مطالعه قرار دادند - از جمله در رساله "جنگ داخلی در فرانسه" به قلم مارکس. انگلس در پیشگفتار خود بر این رساله مشخصاً به سیاستهای سوسیالیستی کمون اشاره میکند. به نظر او آنچه اهمیت حیاتی داشت، کوشش کمون در برقراری تدابیر حفاظتی در برابر تشکیل نوعی رهبری بود که بعداً به ارباب جدیدی بدل شود:

"کمون از همان آغاز مجبور به تشخیص این مسئله شد که وقتی طبقه کارگر به قدرت رسید نمیتواند با ماشین دولتی سابق کشور را اداره کند و برای اینکه برتری تازه فتح شده اش را دوباره از دست ندهد از

یکسو باید تمامی ماشین سرکوبگر قدیم را که قبلا علیه خودش از آن استفاده میشد از میان بردارد و از سوی دیگر خود را در برابر نمایندگان و مقامات منتخب خودش محافظت کند. . . برای جلوگیری از تبدیل دولت و ارگانهای آن از خدمتگذار جامعه به اربابان جامعه - تغییر اجتناب ناپذیر در تمام دولتهای پیشین - کمون از دو وسیله خطاناپذیر استفاده کرد. نخست آنکه تمام مقامات اداری و قضایی و آموزشی را بر پایه انتخابات همگانی به شرط حق فراخوانی بی قید و شرط آنها توسط همان رای دهندگان برگزید. دوم آنکه حقوق همه مقامات از بالا تا پایین به اندازه حقوق دیگر کارگران تعیین شد. . . از این طریق مانع موثری در برابر مقام جوبی و جاه طلبی به وجود آمد. و این علاوه بر احکام الزامی بود که به نمایندگان نهادهای انتخابی اعلام شده بود."

انقلاب شوروی برعکس با شرایط ویژه ای روبرو بود که منجر به رشد بوروکراسی شد و بعدا بر جامعه شوروی مسلط گردید. مشاهدات تروتسکی در پایان جنگ داخلی ارزش ذکر کردن دارد: "مرخص کردن ارتش سرخ 5 میلیونی در به وجود آوردن دیوانسالاری نقش کوچکی نداشت. فرماندهان فاتح، مقامات بالایی در شورای محلی، اقتصاد و بخش آموزشی به دست آوردند و پیگیرانه در همه جا رژیم درست کردند که پیروزی در جنگ داخلی را تضمین کرده بود. بدین ترتیب توده های مردم به تدریج در همه جا از مشارکت در رهبری کشور دور نگهداشته شدند." ("خیانت به انقلاب"، نوشته تروتسکی)

طی دوران سخت و پرمشقت بازسازی بعد از جنگ اول جهانی و جنگ داخلی متعاقب آن دیوانسالاری مثل سرطان رشد کرد. دیری نگذشت که کنترل اقتصاد و جامعه در دست دولتی متمرکز گردید که اقلیت کوچکی بر آن حاکم بودند؛ اقلیتی که تسلط شدید بر قدرت دولتی داشتند. به موازات آن بخش نخبه ای از مردم - رهبران حزبی، روسای صنایع، مقامات دولتی، افسران ارتش، روشنفکران و هنرمندان - تبدیل به قشری صاحب امتیاز شدند. قشریندی جامعه و سلسله مراتب، بعد از مدتی جا افتاد و بر ساخت و الگوی انباشت (ثروت) اثر گذاشت و در بازسازی و شکل بندی اجتماعی جدید نقش بازی کرد. این قشریندی منافع نصب اقشار صاحب امتیاز میکرد؛ نه تنها از جهت درآمد بلکه از آن مهمتر از جهت اختلاف در کیفیت مراقبتهای پزشکی، آموزشی، محل سکونت (خانه های بیلاقی به علاوه آپارتمانهای بزرگ در شهرها)، تفریحگاههای دوره تعطیلی، کلبه های مخصوص شکار، اتومبیل و دسترسی به مواد غذایی که در بازار پیدا نمیشد. طبیعتا به همان اندازه که مصرف این قشر بالا افزایش می یافت، کمتر در دسترس بقیه مردم قرار میگرفت. امتیازات و قدرت افراد قشر بالا به اولاد آنها نیز میرسید. اما وجه امتیاز این وضع نسبت به سرمایه داری این بود که مالکیت خصوصی بر وسایل تولید به ارث نمیرسید.

سیستم فرماندهی از بالا و سلسله مراتبی با قدرت هر چه تمامتر بر اکثر جنبه های زندگی مدنی و کل اقتصاد کشور حاکم بود. وجوه برجسته دیوانسالاری گسترده عبارت بود از انعطاف پذیری (تصلب) و احساس عدم امنیت دائم در میان بخش صاحب امتیاز - نیاز به محافظت از منافع خود، احتراز از دست دادن موقعیت ممتاز و حتی ترس از زندان. دیوانسالاری عموما در همه نهادها، موسسات دولتی و سندیکاهای صنعتی نفوذ گسترده داشت. بدین ترتیب سیستم حاکم بر شوروی تضادهای مخصوص به خود را به وجود آورد؛ ساختاری دیوانسالار که کاملا جدا از مردم عمل میکرد و چنان انعطاف ناپذیر شده و محکم جا خوش کرده بود که قادر بود هرگونه اصلاحات سیاسی و اقتصادی در جهت بهبود کارایی در تولید و توزیع را خنثی کند. پا به پای این تحولات اختلاف در شرایط زندگی میان بخشهای مختلف مردم، میان جمهوری و مناطق به وجود آمده، در هر يك از جمهوری ها اقشار بالا و متوسط با جدیت دنبال رسیدن به مقام بالاتر و شیوه زندگی بهتر از نوع طبقات بالا و متوسط غرب افتادند. دومین نوع انحراف از اصول سوسیالیستی در مورد مسئله ملی اتفاق افتاد. تزارهای روس با انرژی هر چه تمامتر بر مناطق وسیعی مرکب از ملت های مختلف با اقوام متفاوت دست یافتند. تزارها و اشرافیت روس يك امپراتوری به وجود آوردند. پس از سرنگونی تزار بر سر اینکه با این وضع چگونه باید رفتار کرد میان رهبران حزب کمونیست اختلاف وجود داشت. در این موقعیت به عنوان سوسیالیست چه باید کرد؟ لنین موضع گیری استواری داشت؛ تشکیل فدراسیونی از ایالات مختلف که هر يك حق جدا شدن داشته باشند. علاوه بر آن قانون اساسی باید طوری باشد که روسای جمهور اتحاد شوروی میان ملیتهای مختلف بچرخد. استالین پیشنهادات لنین را به عنوان اینکه رمانتیک اند تمسخر میکرد. ماحصل کار تشکیل فدراسیونی بود که روسیه در مرکز آن قرار گرفته و روسی کردن (ایالات) قانون حاکم شد.

(17)

برنامه توسعه اقتصادی که به دنبال آمد بازتابی از موقعیت برتر روسیه (نسبت به جمهوریهای دیگر) بود. این واقعیت دارد که جمهوری های خاورمیانه ای و آسیایی شوروی بعد از انقلاب از جهات چندی به طور چشمگیری پیشرفت کردند. به طور مثال سطح زندگی، آموزش و تسهیلات فرهنگی جمهوریهای خاورمیانه ای خیلی بالاتر از اقوام مشابه در آن سوی مرزهاشان بود. پیشرفت به جمهوری های آسیایی شوروی نیز گسترش یافت. با این همه اختلافات عمده میان مرکز و بخشهای پیرامونی بر جای ماند. کتابچه آمار رسمی اتحاد شوروی منتشره در سال 1987 - 70 سال پس از انقلاب - گزارش میدهد: "در کل کشور 21 درصد از دانش آموزان . . . در مدارس هستند که گرمای مرکزی ندارند؛ 30 درصد آب لوله کشی ندارند؛ 40 درصد فاضلاب ندارند" (18) ما بر این باوریم که این کمبودها نشان دهنده اولویتهایی است که در مرکز (روسیه) اتخاذ شده بود. از این رو به طور مثال در ترکمنستان 60 درصد زایشگاهها، بخشهای پزشکی و بیمارستانهای کودکان فاقد آب جاری بود و نزدیک به دو سوم

بیمارستانها لوله کشی داخلی نداشت (19) انقلاب منافع چشمگیری نصیب مستعمرات سابق روسیه کرد اما اختلاف عمده میان مرکز و پیرامون بر جای ماند. تصویر کلی مقایسه تولید ناخالص داخلی سرانه روسیه با چند جمهوری آسیایی پس از 70 سال حکومت شوروی در جدول 2 نشان داده شده است.

تولید ناخالص داخلی سرانه (1990) - جمهوریهای مختلف نسبت به جمهوری روسیه

جمهوری روسیه	100
آذربایجان	60
قرقیزستان	46
تاجیکستان	39
ترکمنستان	47
ازبکستان	55

جدول شماره 2 (20) علاوه بر تفاوت میان روسیه و مستعمرات قبلی تزاری تفاوت عمده ای میان بخشهای مختلف خود روسیه - میان مسکو و مناطق عقب افتاده آن - از جهت سطح زندگی و کیفیت زندگی بر جای ماند.

ادامه دارد

Mao Zedong, "On Khrushchev's Phony Socialism and -14
Its Historical Lessons for the world: Comment on the open
Letter of the Central Committee of the CPSU" 1964
Karl Marx, Theses on Feuebach. 3rd Theses -15
Prestroika and the Future of Socialism- Part I & II -16
"March & April 1990) ` "Are There Lessons to be Learned)
Feb- 1991); A Note on Market Socialism" (May 1995), and
Paul Sweezy, "Post Revolutionary Society" (New York Monthly
.Review Press 1980
,Moshe Lewin, Lenin's Last Struggle (New York, Monthly -17
(Review Press, 19803
The U.S.S.R.in Figures for 1987 (Moscow: Finansy I -18
(Statistika 1988
Nikolai Shmelev and Vladimir Popov, The Turning Point -19
(Doubleday, 1989)
A.Maddison, The world economy: A Millenial Perspective -20
(OECD, 1001)

ره یافتن به سوسیالیسم (بخش چهارم)

نوشته: هری مگداف، فرد مگداف، برگردان: مرتضی محیط

مانتلی ریویو: جولای 2005

برنامه ریزی و اقتصاد شوروی

بیشتر مشکلاتی که منجر به بحران در اتحاد شوروی در اواخر قرن بیستم گردید به اقتصاد آن کشور و شیوه سازماندهی آن در سالهای اول انقلاب مربوط اند. معمولاً گناه مشکلات اتحاد شوروی به گردن استفاده از برنامه ریزی مرکزی گذاشته میشود. حتی کسانی هستند که ادعا میکنند که داشتن اقتصاد با برنامه در کشوری بزرگ و پیچیده غیرممکن است. بعضی هم "سوسیالیسم بازار" را به عنوان آلترناتیو پیشنهاد میکنند. اما ناکامی اقتصاد شوروی تنها به دلیل برنامه ریزی نبود بلکه ریشه در ویژگیهای خاص نوع برنامه ریزی داشت - سیستمی که در شرایط منحصر به فرد تحول یافته و مسیری پیدا کرد که با آنچه انقلابیون اولیه تصور میکردند بسیار تفاوت داشت. در اساس آنچه در اتحاد شوروی اتفاق افتاد برنامه ریزی بدون داشتن برنامه ای واقع بینانه بود. اتحاد شوروی مجبور نبود به برنامه ای بلند پروازانه با برنامه ریزی مرکزی و صنعتی سازی عظیم - آنچه در سالهای آخر دهه 1920 دیدیم - دست زند. بخش مهمی از رهبران و در راس آن بوخارین، طرفدار در پیش گرفتن مسیری آهسته تر و تدریجی تر بود. اما وقتی تصمیم گرفته شد تحت آن شرایط به غایت سخت، هدف اولیه سرعت بخشیدن باور نکردنی به رشد اقتصادی باشد برخی پیامدها نیز ناگزیر به دنبال میآمد: افزایش عظیم نقش دولت در اقتصاد، تمرکز شدید تصمیم گیری و اعمال سخت گیری و انضباط شدید بر مردم. برنامه پنجساله اول صحنه را برای بیشتر آنچه می بایست از نظر اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در اتحاد شوروی اتفاق افتد آماده کرد. اهداف دوگانه صنعتی کردن سریع کشور و ایجاد توانایی دفاعی قدرتمند - که هر دو در شرایط موجود جهان آن روز پر اهمیت بود - با آغاز اولین برنامه پنجساله در 1928 به فکر و ذکر مسلط در شوروی تبدیل شد. تلاش برای پیاده کردن برنامه ای بی اندازه بلند پروازانه با توجه به منابع طبیعی و انسانی موجود - و بدون مشارکت وسیع توده مردم در برنامه ریزی آن - منجر به استفاده مکرر از تهدید و اعمال فشار گردید.

تا زمانی که اقتصاد میتوانست به رشد سریع خود ادامه دهد، جای مانور دادن برای جلوگیری از رسیدن تضادها به نقطه بحرانی و انفجار آن وجود داشت. اما هنگامی که نرخ رشد اقتصادی افت کرد و بالاخره در سالهای میان دهه ی 1960 و 1980 اقتصاد دچار رکود گردید، صحنه برای بحرانی عمیق آماده شد؛ بحرانی که در نهایت منجر به برقراری مجدد نوعی سرمایه داری حرامزاده شد. اما سؤال این است که اقتصادی با فرماندهی از بالا و کنترل سلسله مراتبی با اعمال زور - که فقط یکی از راههای موجود پیشبرد کار از سال 1928 به بعد بود و با این همه در سالهای دهه ی 1930، 1940 خوب عمل کرد - چرا در سالهای بعد به رکود گرایید؟ در سالهای اول مقادیر فراوانی نیروی کار در شهرها وجود داشت و مقادیر بیشتری نیز از مناطق روستایی میتوانست تامین گردد. نعمت منابع طبیعی وافر نیز موجود بود.

بنابر این سازماندهی کارخانجات با کنترل شدید دولت برای هماهنگ سازی استفاده از منابع انسانی و طبیعی که منجر به رشد سریع اشتغال و تولید گردید، امکان پذیر بود. توسل به حس میهن پرستی و آرمانهای انقلاب در الهام بخشیدن به این پیشرفتهای بویژه در هنگامی که کشور با تهدید جنگ و سپس با واقعیت آن روبرو بود نقش بازی میکرد.

اما پس از آنکه بازسازی بعد از جنگ به اتمام رسید، استفاده از اقتصاد متمرکز و فرماندهی از بالا که کوشش داشت تقریباً همه ی تصمیم گیریهای اقتصادی را زیر کنترل خود داشته باشد، دستیابی مجدد به نرخ رشدی سریع را با موانع چندی روبرو کرد. در شرایط جدید روال کاری که قبلاً از آن استفاده میشد به عامل مخربی تبدیل شد: نخست آنکه رشد جمعیت فعال رو به کاهش گذاشت (به دلیل تلفات عظیم افراد سنین زاد و ولد در جنگ و کاهش عمومی میزان بچه دار شدن). دوم آنکه با اتمام معادنی که استخراج از آنها آسان بود تهیه موادخام با مشکل فزاینده ای روبرو شد. در سال 1974 پیش از آنکه بسیاری ها متوجه بحران اقتصادی و اجتماعی اتحاد شوروی شوند، موشه لوین نوشت:

"در ساز و کارهای اقتصادی که در اوایل دهه ی 1960 پدید آمده بودند، جنبه های محکوم به شکستی وجود داشت که مدتها از دید مقامات رسمی پنهان مانده بودند. طنز روزگار در این بود که هر چه وسایل بیشتری صرف انباشت و سرمایه گذاری میشد بهره به دست آمده از این سرمایه گذاری ها رو به کاهش رفته و نرخ رشد، پایین تر میرفت. . . تحقیقات نشان میداد که افزایش هزینه های گرداندن اقتصاد، کل فرایند تولید را آهسته کرده و استراتژیهای به کار گرفته شده به ضد خود تبدیل میگردد و به طور اضطراری به تجدیدنظر نیاز داشت. پایبندی يك جانبه به اولویت دادن به سرمایه گذاری در صنایع سنگین که به قرار راز اصلی موفقیت میتوانست باشد همراه با تخصیص مقادیر عظیم نیروی کار در این راه همراه با اعمال فشار و سرکوب سیاسی به نظر میرسید که عوامل موثر در این رکود اقتصادی باشد. اما تعصب و کوشش موجود در پشت این رویدادها پیگیر و سرسختانه بود. صنایع سنگین هنوز با دست و دلبازی هر چه تمامتر به قیمت بی توجهی به کالاهای مصرفی مورد توجه قرار میگرفت و تولیدات بالنسبه بیشتری در خدمت صنایع سنگین قرار میگرفت تا کالاهای مصرفی. آنچه وضعیت اقتصاد شوروی را به راستی میتواند بیان کند "تولید به خاطر تولید" بود و این کار نه سطح زندگی مردم را بهتر میکرد و نه درآمد ملی به اندازه کافی از آن بهره مند میشد." (21)

اقتصاد که توسعه پیدا میکند برای بالا بردن بارآوری کار و قدرت تولید، ماشین های بهتر و جدیدی جای وسایل کهنه و مستهلك گذاشته میشود و این کار نیاز به سرمایه گذاری دارد. اما در شوروی، تاکید بر ساختن و مجهز کردن کارخانجات جدید به عنوان روش ادامه رشد منجر به بی توجهی به کارخانجات قدیمی تر شد. کارگران مجبور میشدند با وسایل و ابزار کهنه و فاقد کارایی کار کنند و در نتیجه به دلیل از کار افتادن وسایل، کارخانه ها مکرراً میخوابید. کمبود مواد اولیه نیز موجب گردید که ساختمان کارخانجات جدید بسیار آهسته تر از آنچه انتظار میرفت پیشرفت کند.

در اقتصاد شوروی کارآیی آن طور که انتظار میرفت پیشرفت نمیکرد چرا که انرژی ها در جهات مختلف به هدر میرفت. ارزیابی روسای کارخانجات بر این پایه بود که چند کارخانه دیگر میتوانند بسازند نه اینکه کارخانجات موجود چقدر کارآیی دارند. بنابر این به سرمایه گذاری در کارخانجات جدید اولویت داده میشد بی آنکه اکثراً منابع لازم را برای اتمام کار داشته باشند. برنامه ریزان و مدیران سندیکاها به شکل منطقی تعیین نمیکردند نیاز به تولید چه چیزهایی و برای چه کسانی وجود دارد تا بهترین راه انجام آن را پیدا کنند. در عوض ساختن کارخانه های جدید خود تبدیل به يك ایدئولوژی شده بود.

شیوه کار کارخانه ها علی العموم بر پایه اصول عملکرد قدیمی کارخانجات فورد بود که طبق آن هر سندیکایی همه ی قطعات مختلف لازم برای فرآورده هایش را تولید میکرد - از شیشه و بلبرینگ گرفته

تا فولاد و غیره. این نوع سازماندهی تولید، بخش زیادی از کارایی را به هدر میداد زیرا به دلیل نبود عرضه کنندگان متعدد و بالقوه قطعات، ایجاد مشکل در هر بخش از تولید میتوانست کل سندیکا را به خاطر نبود قطعه‌ی لازم از کار بیاندازد. ناکارایی‌های بسیار بدتری نیز در اقتصاد شوروی وجود داشت. در مناطق روستایی، سیلوی کافی برای انبار کردن غله وجود نداشت و در نتیجه محصولات فراوانی ضایع میشد. نبود جاده‌های خوب میان شهر و ده، حمل و نقل کالاها را با وقفه روبرو میکرد. قدر مسلم آن است که بحران اقتصادی موجود قبل از روی کار آمدن گرباچف پدیده‌ای اتفاقی نبود. اقتصاد شوروی طوری سازمان یافته بود که تا زمانی میتوانست رشد کند که منابع عظیمی در خدمت آن بسیج شود. اما با ته کشیدن منابع، معجزه اقتصاد با فرماندهی از بالا دود هوا شد. واماندگی در جابه‌جایی از سیستم انتخاب شده در مرحله‌ی نخست توسعه در شوروی - سیستمی که به نوعی فرماندهی و کنترل از بالا بر پایه رشد بی وقفه صنایع همراه با رشد بی وقفه دیوانسالاری بزرگ و جسبیده به قدرت با امتیازات متعدد و پاداش‌های فراوان تبدیل شده بود - به این معنا بود که دیگر راه‌گیزی وجود نداشت.

پس از مرگ استالین راه‌حلهای چندی مورد بحث قرار گرفت و آزمایش شد، اما آنچه مورد نیاز بود تجدید نظر در کل سیستم از طریق عمل انقلابی به شیوه‌ای بود که مارکس درباره‌اش نوشته بود. در اصلاحات مورد آزمایش و پیش‌بینی شده خرابکاری میشد زیرا مشاغل و مقامات مدیران صنایع و دیگر بخشهای صاحب امتیاز جامعه را به خطر میانداخت. گمان ما بر آن است که در میان بالاترین قشر رهبری علاقه فزاینده‌ای به خصوصی‌سازی وسایل تولید به عنوان وسیله‌ی رسیدن به ثروت و امنیت مالی برای خود و فرزندانشان وجود داشت.

تجربه چین

هنگامی که ارتش سرخ به رهبری حزب کمونیست چین در سال 1949 وارد پکن شد مقدار کار لازم برای هموار کردن راه ورود به سوسیالیسم از توان هرکول هم افزون تر بود. گرسنگی بیداد میکرد. فقر در آن کشور چنان بود که این گفته گاندی در موردش صدق میکرد. "فقر بدترین نوع خشونت است." در حالی که انواع بیماریها در سراسر چین گسترده بود هیچ سیستم خدمات پزشکی در آنجا وجود نداشت. توده‌های عظیم مردم بی سواد بودند. آموزش در حد بسیار محدودی وجود داشت. همه‌ی این شرایط بسیار بد دست به دست هم داده بود تا این واقعیت حیرت‌انگیز را به وجود آورد که: متوسط طول عمر مردم چین در آن موقع 35 سال باشد!

رژیم جدید با انجام يك عمل، جامعه‌ی قدیم را زیر و رو کرد: رفع نیاز اولیه مردم اولویت درجه اول به خود گرفت. سیستم خدمات پزشکی در سراسر کشور برپا شد و پیکاری همگانی علیه بیماریهای واگیر آغاز گردید که موجب کاهش شدید یا از بین رفتن کامل بیماریهای شایع شد. تسهیلات آموزشی وسیعا گسترش یافت و تلاش همه جانبه برای سوادآموزی، میزان با سواد را در سراسر چین گسترش داد. اصل "کاسه آهنین برنج" - سیستمی که شغل تمام عمر با حقوق بازنشستگی مطمئن در موسسات دولتی را تامین میکرد - پیاده شد. در اوایل دهه‌ی 1950 به هر دهقان سهمی از آن چیزی که به قول ویلیام هینتون (W.Hinton) "ارزشمندترین وسیله بنیانی تولید یعنی زمین" است رسید. نتیجه چشمگیر همه‌ی این کوششها برای بهبود زندگی مردم این بود که عمر متوسط مردم چین در سال 1980 به 65 سال رسید!

اما این همه دست‌آوردهای اجتماعی بنیادی در شرایط فقدان دموکراسی، راه را برای رشد و نفوذ دیوانسالاری باز کرد. مائوتسه تونگ در همه نوشته‌هایش در آن سالها علیه بوروکراسی جدیدی که نه

تنها به صورت فرماندهان در برابر زیردستان عمل میکند بلکه امتیازات ویژه ای برای خود به دست آورده است زبان به شکایت می‌گشاید. مائو بارها خطر بوروکراسی را توضیح داده بود. چوئن لای یار نزدیک مائوتسه تونگ خطر را این طور توضیح میدهد:

"طبقه ملاکین، بورژوازی و دیگر طبقات استثمارگر مدتی طولانی پس از سرنگونی شان، در جامعه سوسیالیستی، قدرتمند باقی خواهند ماند. ما به هیچ رو آنها را نباید دست کم بگیریم. به طور همزمان عناصر جدید بورژوا و روشنفکران بورژوازی جدید و استثمارگران جدیدی بی وقفه در جامعه، در حزب و ارگانهای دولتی، در سازمانهای اقتصادی و مراکز فرهنگی و آموزشی به وجود خواهند آمد. این عناصر بورژوا، و دیگر استثمارگران بدون استثنا کوشش خواهند کرد پشتیبانان و عواملی در نهادهای سطح بالای رهبری برای خود پیدا کنند. عناصر بورژوازی قدیم و جدید و دیگر استثمارگران خواهند کوشید دست اتحاد به هم داده و به مخالفت با سوسیالیسم و پیشبرد سرمایه داری دست زنند." (22)

همانطور که مائوتسه تونگ اشاره میکند، حتی برخی از مقامات بالای حزب کمونیست قلوبا خواهان در پیش گرفتن "راه سرمایه داری" بودند. هدف مائو از شروع انقلاب فرهنگی (76-1966) بسیج و درگیر کردن میلیونها نفر از سطوح مختلف جامعه - کارگران، دهقانان، دانشجویان و روشنفکران - در مبارزه علیه نیروهای درون حزب بود که از احیای سرمایه داری دفاع میکردند. بسیاری از روشنفکران چین و ایالات متحده انقلاب فرهنگی را به عنوان نوعی آشوب غیرانسانی در نظر میگیرند. درست است که در همین انقلاب فرهنگی آشفتگی وجود داشت و در میان گاردهای سرخ گروههای مختلفی بود (که بعضی نیز گارد سرخ های دروغین بودند که احتمالاً توسط افراد مورد حمله به وجود آمده بودند تا سردرگمی به وجود آورند) و موارد بسیاری از رفتار سخت و غیرانسانی از جمله کشتن افراد دیده شد، اما از سوی دیگر در مناطق روستایی به این دوره علی العموم با دید مثبت تری نگاه میکنند - به عنوان دوره ای که زیرساخت اقتصادی فراوانی ساخته شد و به مشکلات توده های عظیم منطقه دهقانی توجه شد.

دو سال پس از مرگ مائوتسه تونگ هنگامی که بالاترین مقامات حزبی چین دست به اصلاحات عمده ای زدند و اهداف اساسی انقلاب را رها کردند، تغییری بزرگ - در واقع عقب گردی کامل - در سمت گیری تحولات اجتماعی و اقتصادی چین از سال 1978 به بعد آغاز گردید. (23)

ما نه میتوانیم و نه میخواهیم هدفهای روانی و شخصی طراحان سمت گیری جدید را تشخیص دهیم. در سطور پیشین هم کوشش نکردیم خطوط کلی پیچ و تاب هایی را که انقلاب چین پس از سال 1949 پشت سر گذاشته است توضیح دهیم. اما آنچه تاکنون آشکار شده این است که مدتهای طولانی در میان رهبران درباره ساختار جامعه چین و استراتژی تحولات آینده اش اختلافات عمیقی وجود داشته است. در یک سو کسانی وجود داشتند که میخواستند:

1- با امپریالیسم خارجی (که کناره های شرقی کشور را عملاً در کنترل داشته و در آنجا سرمایه گذاری کرده بود) مبارزه کنند؛

2- کشور را از فرهنگ فئودالی قدیم برهانند؛

3- کمک به دهقانان را در اولویت قرار دهند؛ و

4- بر ناسیونالیسم افراطی هان (Han) غلبه کرده و توجه زیادی به اقلیتهای ملی معطوف دارند. از سوی دیگر کسانی بودند که میخواستند با دادن اولویت درجه اول به صنعتی کردن کشور و سرعت بخشیدن به پیشرفت آن، چین را به قدرت بزرگی تبدیل کنند.

ما این مطالب را به عنوان متخصص امور چین نمی نویسیم. توضیحات بالا تفسیر ما از تاریخ متاخر چین بویژه هدف اعلام شده توسط رهبران اصلاحاتی است که آن را "سوسیالیسم با چهره چینی" (که گاه

اقتصاد "سوسیالیسم بازار" نیز خوانده میشود) نامیده اند. به تدریج اطلاعات بیشتری درباره جنبه های پر اهمیت این عقب گرد بیرون میآید. هدف عمده ی انقلاب به وجود آوردن جامعه ای برابری طلب بود. سمت گیری جامعه چین در سی سال اول انقلاب هم در واقع چنین بود. "سوسیالیسم با چهره چینی" که در آن به گفته تنگ شیائو پینگ "ثروتمند شدن شکوهمند است" به سرعت "راه سرمایه داری" را در پیش گرفت و تمام پیامدهای منفی ناشی از آن چه از نظر اجتماعی و چه محیط زیست (که قبلا شرح داده شد) با شدت هر چه تمامتر پدیدار شد.

خط مشی جدید چین به راستی موجب رشد بسیار سریع تولید و درآمد ملی شده است. گرچه این نرخ رشد بالای اقتصادی بسیاری ها را سخت حیرت زده کرده است اما باید به خاطر داشت که زیر ساخت اقتصادی به وجود آمده حین دوران انقلابی و قبل از "اصلاحات"، بخش بزرگی از این رشد اقتصادی را ممکن ساخته است. دلیل دیگر، آن افزایش عظیم صادرات چین (از 0/6 تریلیون دلار در سال 1990 به 4/3 تریلیون دلار در 2003) است و بخش عمده ی آن نتیجه سرمایه گذاری های خارجی است که بر پایه مزدهای بسیار پایین کارگران چین، مافوق سود میبرند.

با در پیش گرفتن استراتژی سرمایه گذاری در تولید نوع سرمایه بر (Capital intensive) و دستگاههای با صرفه جویی کار "بیش از 90 درصد از رشد متوسط سالانه 11/2 درصد ارزش افزوده در صنایع میان سالهای 1993 تا 2004 به شکل رشد در بهره وری کار بوده است نه رشد اشتغال." (24) با تمرکز دادن رشد بسیار بالای اقتصاد در کارخانجات خودکار (اتوماتیک) در جهت صادرات و در موقعیتی که کارگران قادر به سازماندهی اتحادیه های مبارز و هدفمند نیستند، ثروت ایجاد شده به سوی کارگران سرازیر نشده است. این وضع به جای نظم برابری طلب قبلی قشر کوچک ثروتمند و طبقه متوسط مرفهی را به وجود آورده، در حالی که بقیه مردم دست به گریبان فقر، عدم امنیت، بیکاری، تنزل سطح آموزش و خدمات پزشکی اند. اثرات منفی این عقب گرد بر توده عظیم فقرا سرانجام از سوی محافل رسمی هم پذیرفته شده است. اداره سیاسی وزارت دارایی چین گزارشی در این مورد منتشر کرده است. روزنامه مردم ان لاین (People's Daily Online) روز 19 ژوئن 2003 مقاله ای منتشر کرد که عین سند در آن منعکس شده بود. مقاله با بیان این مطلب آغاز میشد که گزارش فوق از جمله واقعیات زیر را آشکار ساخته است: 1- "وسعت گیری دائم شکاف در توزیع درآمدها و شدت گیری شکاف میان ثروتمندان و فقرا"؛

2- تمرکز هر چه بیشتر انباشت ثروت و افزایش هر چه بیشتر اختلاف در ثروت خانواده ها". گسترش سریع نابرابری اکنون به نقطه ای رسیده است که نابرابری توزیع ثروت در چین تقریباً مثل آمریکا شده است (جدول 3) علاوه بر این نابرابری درآمدها در مناطق مختلف نیز وجود دارد (جدول 4). و بیشتر رشد اقتصادی در کناره های شرقی کشور متمرکز است).

جدول 3 - مقایسه توزیع درآمدها در چین و آمریکا برحسب یک پنجم جمعیت (1998)

یک و پنجم جمعیت ----- چین ----- ایالات متحده

درصد کل درآمد ملی

پایین ترین ----- 5/9 ----- 3/6

دومین ----- 10/2 ----- 9

سومی ----- 15/2 ----- 15

چهارمی ----- 22/2 ----- 23/2

بالترین ----- 46/6 ----- 49/2

جدول 4 - ضریب درآمد سرانه (نسبت به پکن) 1995

پکن ----- 1/00

گواندونگ ----- 1/40

لیونینگ ----- 0/56

جیانگ سو ----- 0/79

شانسی ----- 0/30

هوبی ----- 0/41

هنان ----- 0/34

آن هویی ----- 0/35

گان سو ----- 0/28

یونان ----- 0/28

(26)

به نظر ما یکی از مهمترین درس‌هایی که از عقب‌گرد چین (از اهداف انقلابی اش) میتوان فرا گرفت، این است که به اصطلاح "سوسیالیسم بازار" منطق درونی خود را دارد. هر قدم منجر به برداشتن قدم بعدی در سرازیری لغزنده به سوی سرمایه‌داری میشود. طرفداران این عقب‌گرد به این واقعیت اشاره میکنند که دولت هنوز صاحب شرکتهای ملی شده باقی مانده است. اما همین نیز در حال تغییر است. در ماه فوریه 2005 شورای وزیران چین گزارش داد که اکنون "شرکتهای خصوصی از نظر قانونی مجازند به اکتشاف نفت، تشکیل بانک در مقیاس معین، عرضه خدمات ارتباطی راه دور و ایجاد خطوط هوایی پردازند. دیگر بخش‌هایی که سرمایه‌گذاری خصوصی اکنون در آنها مجاز است عبارتند از رشته بهداشت، آموزش و امور دفاعی" (وال استرایت جورنال 28 فوریه 2005) تیتل درشت روزنامه فاینانشیال تایمز اول ماه می 2005 نیز اعلام میکند: "دولت چین اجازه فروش اموال دولتی را داده است" این فرایند هم اکنون آغاز شده است. فروش سهام چهار شرکت زیر کنترل دولت نشانه بارز این پدیده است. این کار ابتدا با فروش گروه "شرکتهای ژي جیانگ شانگهای سازنده وسایل بسته بندی آغاز شده و با فروش شرکت صنایع سنگین سانی تولیدکننده وسایل ماشینی، شرکت کامپیوترسازی تسینگ هوا تونگ فانگ و شرکت منابع انرژی هبی جی نیو که یک شرکت ذغال است" ادامه یافته. (هرالد تریبون 9 می 2005)

ادامه دارد

Moshe Lewin, Political undercurrents in soviet economic Debates (Princeton -21

(University Press 1974

Report on the work of the Government, 30 December 1964- as itted in: Maurice -22

(Meisner, Mao's China and After (Free Press 1986

William Hinton, The great Reversal: The Privatization of China, 1978-1989 -23

((Monthly Review Press 1990

World Bank, China Quarterly Update, April 2005 -24

World Bank's World development Index; Money Income in The United States -25

(2001 (U.S. senses Bureau 2002

A.R. Khan and C. Riskin, inequality and poverty in China in the age of -26

(Globalization (Oxford University Press

ره یافتن به سوسیالیسم (بخش پنجم)

نوشته: هری مگداف، فرد مگداف، برگردان: مرتضی محیط

مانتلی ریویو: جولای 2005

4- «سوسیالیسم بازار» در برابر اقتصاد با برنامه

گفته میشود که علت اصلی افول اقتصاد شوروی و خود شوروی به واسطه شکست برنامه ریزی مرکزی بوده است و فروپاشی شوروی حتی «ثابت میکند» که برنامه ریزی مرکزی عملی نیست. برخی از افراد پیشرو هم به جای اقتصاد با برنامه به دفاع از «سوسیالیسم بازار» برخاسته اند. اینان الگوهایی از سوسیالیسم بازار مطرح میکنند که قرار است همه ی بدبختی ها را درمان کند؛ مدلهایی که برانزده قامت هر وضعیت تاریخی است. این رویکرد بر پایه دو فرضیه قرار دارد: الف - برنامه ریزی غیر عملی است، و ب - بازار، زیر کنترل صحیح میتواند جامعه سوسیالیستی و انسانی به وجود آورد. ما با هر دوی این فرضیات مخالفیم.

مهم این است که هم جنبه های خوب و هم بد برنامه ریزی در شوروی را بشناسیم: آن نوع برنامه ریزی بود که شوروی عقب افتاده و توسعه نیافته را به جامعه ی صنعتی پیشرفته ای تبدیل کرد. همانطور که قبلا در بخش 3 اشاره کردیم شوروی ظرفیت تولید قدرت نظامی توانمندی را پیدا کرد که توانست در برابر قدرت نظامی شوروی بسیار پیشرفته و صنعتی بایستد. شوروی با جابجا کردن بسیاری از کارخانجات به کوههای اورال و آموزش نیروی کارگری بی تجربه ای در مدتی کوتاه توانست صنایع خود را از خطر نجات دهد. این کارها بدون برنامه ریزی امکان پذیر نبود. حتی ایالات متحده مجبور شده بود برای تامین آذوقه و مهمات برای ارتش خود در جنگ دوم جهانی نوعی برنامه ریزی مرکزی اتخاذ کرده و پیاده کند.

نقص ها و کمبودهای اقتصاد شوروی که مدت کوتاهی پس از بازسازی خرابی های جنگ دوم آشکار شد پیامد شکست برنامه ریزی مرکزی نبود بلکه به دلیل شیوه ای بود که برنامه ریزی پیاده میشد. برنامه ریزی مرکزی در دوران صلح نیازی به کنترل مقامات مرکزی به جزئیات تولید ندارد. فرماندهی از بالا و نبود دموکراسی نه تنها جزو ضروری برنامه ریزی مرکزی نیست بلکه به برنامه ریزی خوب لطمه میزند.

پیش از آنکه سوسیالیسم بازار را مورد بحث قرار دهیم لازم است بدانیم که بازار خود، تاریخی دارد و برحسب سازماندهی های اجتماعی مختلف تغییر میکند. بازار به انواع گوناگون اش عملا از هزاران سال پیش وجود داشته است. دیرگاهی پیش از تشکیل شهرها با قشریندی طبقاتی شان، قبیله ها گاه به گاه دیدار میکردند و فرآورده های خود را با هم تبادل و معامله میکردند. با ایجاد طبقات - دهقانان، صنعتگران، کارکنان دولت (برندگان، کاتبان و شاهان) و کاهنان و غیره بازار بخش عادی از زندگی روزانه مردم شد که در آن فرآورده ها به فروش میرسید و مالیاتها جمع آوری میشد تا کارکنان غیر مولد بتوانند نیازهای ضروری مثل غذا، دیگ و لباس خود را تهیه کنند. بازارهای سنتی با عرضه کردن فرآورده های متنوع در یک جا وسیله ای راحت برای مردمی بود که میخواستند همه ی آن اجناس را خریداری کنند.

بازارها گرچه در تمدنهای پیشین اهمیت داشتند اما با رشد سرمایه داری و کالایی شدن همه فرآورده ها و خدمات از جمله کار و طبیعت، اهمیت حیاتی پیدا کردند. در سرمایه داری عملا چهار نوع بازار داریم که از نظر توریک قرار است برای خیر و صلاح همگانی به طور هماهنگ با هم کار کنند.

نخست بازار کالاهای مصرفی را داریم. از دیدگاه نظریه پردازان بازار، قیمت این کالاها بر پایه میزان نسبی عرضه و تقاضا تعیین میشود و از قرار معلوم زمانی به حال توازن میرسد که عرضه برابر با تقاضا باشد. خدمت دیگر بازار این است که تولیدکنندگان (سرمایه داران) را مطلع میکند که مردم خواهان چه کالاهایی هستند. به عبارت دیگر بازار راهنمای سرمایه داران برای تصمیم گیری شان درباره سرمایه گذاری و تولید است. به طور مثال آیا تعداد مردهای بیشتری کراوات آبی میخواهند یا قرمز؟ در آن صورت تعداد بیشتری از آن تولید خواهد شد. یا اگر مردم اتومبیل بیشتری میخواهند در آن صورت باید کارخانه جدید اتومبیل سازی بر پا کرد. گرچه مردم تصور میکنند در انتخاب آنچه میخواهند بخرند آزادند، اما همانطور که قبلا اشاره کردیم (بخش ۲) تبلیغات تجارتي سهمگین روی بسیاری از این تصمیم گیری ها اثر میگذارد و حتی برای فرآورده هایی که استفاده چندانی ندارد یا کاملا بلااستفاده است تقاضا به وجود میآورد. شکی نیست که فرهنگ عمومی سرمایه داری و چشم و هم چشمی در ایجاد جامعه ای که تمرکز اصلی اش بر مصرف هر چه بیشتر است نقش بازی میکند.

بازار نوع دوم در سرمایه داری بازار کار است. کارفرماها از بازار ذخیره کار که زیر کنترل آنها عمل میکند استفاده میکنند تا کارگران خود را استخدام کنند. از دوران جنگهای بزرگ که بگذریم معمولا تعداد قابل توجهی بیکار وجود دارد. برای اقتصاد سرمایه داری بهترین موقعیت در زمانی است که تعداد زیادی بیکار در جستجوی شغل باشند تا بتوان میزان دستمزدها را پائین نگهداشت. از طریق عملکرد بازارهای مختلف و سیاست های حساب شده میتوان ارتش ذخیره کار دائمی به وجود آورد. مزد کارگران و شرایط کار نتیجه و ماحصل مبارزه طبقاتی است.

بازار سوم، بازار کالاهای سرمایه ای است که وسعت و سمت گیری اش به میزان سرمایه گذاری (چه سرمایه گذاری داخلی و چه در شعبات خارجی) و کوشش در افزایش بهره وری (Productivity) کار و سرمایه بستگی دارد.

بازار چهارم، بازار پول (بازار مالی) است - ادارات مرکزی جهان سرمایه داری. بخشی از این سرمایه صرف ادامه فعالیت تولیدی میشود (سرمایه ها و وامهای فعال در گسترش کسب و کارها)؛ بخش بزرگ دیگر پولهایی است که خود، پول میسازند. مارکس تولید سرمایه داری را اینطور بازنمایی میکند: M-C-M.

M پولی را نمایندگی میکند که برای خرید نیروی کار، مواد اولیه و ماشین ها جهت تولید کالا (C) به کار میرود. فروش کالاها موجب به دست آوردن مبلغ سرمایه گزاری اولیه به علاوه ارزش اضافی (M) میشود. اما علاوه بر این و در رابطه با فرمول اول، رابطه M-M را هم داریم: یعنی پولهایی که از طریق بورس سهام، انتشار اوراق قرضه دولتی و شرکت ها به علاوه کوهی از نقدینه در مخازن بانکها، شرکتهای بیمه و ثروتهای افراد بسیار ثروتمند که در انواع سفته بازی ها سرمایه گزاری شده اند و پول میسازند. با دادن اعتبار (credit) به مردم (کارتهای اعتباری، وام منزل و اتومبیل و غیره) نیز میشود از پول، پول ساخت. در حالیکه هدف همه این تکنیک ها، چه از طریق سرمایه گزاری و چه سفته بازی، کسب سود است، بنیان نهایی فرمول M-M همانا ارزش اضافی است که توسط نیروی کار داخل و خارج کشور به وجود میآید. بازار مالی (پولی) چرخ و دنده سرمایه داری را روغن کاری میکند و مثل دیگر چیزها در چرخ و دنده های زندگی و رشد کشورهای سرمایه داری، به دلیل سوددهی، حرکت کل سیستم و فعالیت هایش را برمیآنگیزد. البته به طور همزمان بحران های مکرر هم میآفریند چرا که سفته بازی در سرشت رابطه ای M-M نهفته است. (نیاز به بازار مالی توضیح دهنده این است که چرا در همان مراحل اول پیاده شدن سوسیالیسم بازار در چین بورس سهام و دیگر نهادهای مالی آغاز به کار کردند). اهمیت ایجاد مقادیر عظیم و فزاینده وام را - که نتیجه فعالیت شدید M-M است - برای حفظ گردش کار نظام، از ابعاد آنچه در 30 سال گذشته اتفاق افتاده است میتوان فهمید. مجموع وام های مصرف کنندگان، دولت، به علاوه قرضه های مالی و غیر مالی انحصارات در آمریکا (31 تریلیون دلار) یعنی 300 درصد تولید ناخالص داخلی این کشور است!

در اقتصادهای زیر کنترل بازار، هدف هر چهار نوع بازاری که شرح داده شد باز تولید ساختار طبقاتی موجود و ارضای نیازها و خواسته های صاحبان وسایل تولید، دستگاه دولتی و دیگر سردمداران جامعه است. در الگوهای سوسیالیسم بازار که مطرح میشود عموماً رابطه میان سیستم اجتماعی و بازاری که در خدمت آن است نادیده گرفته میشود. بررسی یک یک این الگوها به نظر ما ارزش ندارد. اما ذکر یک مثال مسئله را روشن میکند. یکی از این الگوها بر این باور است که در عین حال که دارائی های کشور به همه مردم تعلق خواهد داشت، هر یک از واحدهای اقتصادی (کارخانجات و غیره) توسط کارگران کنترل و مدیریت خواهد شد. فرآورده ها در بازار فروخته خواهد شد (و بدین ترتیب اطلاعات لازم از لحاظ گرایش بازار برای مدیران فراهم میشود)، مالیاتهای پرداخته شده توسط هر موسسه به صندوق عمومی و ملی خواهد رفت و به مناطق مختلف کشور به نسبت جمعیت آنها تقسیم خواهد شد. به نظر میرسد که این دموکراسی است. آیا به راستی چنین است؟ اختلاف میان سطح زندگی مناطق مختلف حتی در کشورهای سرمایه داری پیشرفته هم وجود دارد. این مسئله مسلماً در مورد ایالات متحده، انگلیس، فرانسه، آلمان و ایتالیا صادق است. با توجه به این مسئله، توزیع سرانه مازاد اقتصادی به طور مساوی با احتمال زیاد منجر به اختلاف بیشتر میان مناطق مختلف خواهد شد، زیرا مناطق ثروتمندتر از قبل با بهره کشی از مناطق فقیرتر صاحب زیرساخت و وسایل لازم برای ادامه رشد بوده اند و حال باز هم پول بیشتری به آنها تزریق میشود. مناطق فقیرتر در مقایسه با مناطق ثروتمند نیاز بیشتری به گسترش زیرساخت خود دارند - چه از نظر وسائل صنعتی، چه مسکن، بیمارستان و وسایل حمل و نقل بهتر. بنابراین اگر هدف سوسیالیستی بخواهد در مناطق مختلف شکل عادلانه ای به خود گیرد و بر وضعیتی که موجب بهره کشی مناطق ثروتمند از مناطق فقیر میشود فائق آید، سهم بیشتری از درآمد ملی باید به آنها تعلق گیرد. منطقی هم خواهد بود انتظار داشته باشیم مناطق مختلف بر سر منابع محدود و قابل دسترسی با هم رقابت کنند. برای جلوگیری از برخورد و ائتلاف منابع، راه هایی برای ایجاد هماهنگی باید پیدا کرد و این نیاز به برنامه ریزی ملی و منطقه ای دارد. اگر نابرابری در سطح جهانی را هم در نظر بگیریم، این نوع الگوهای سوسیالیسم بازار فقط نا برابری های موجود را بازسازی میکند.

برای از میان بردن طبقات و رفع نیازهای توده مردم و حفظ محیط زیست، برنامه ریزی و کنترل آن ضرورت اساسی دارد. این به معنای انکار وجود ضعف ها و کمبودهای احتمالی در اقتصاد با برنامه نیست - تحکم، راهنمایی غلط توسط دیوانسالاران صاحب امتیاز برای پیشبرد منافع خودشان، انعطاف ناپذیری، نبود دموکراسی در محل کار و غیره. برنامه ریزی هدفمند سوسیالیستی در راهی که قبلاً هیچگاه امتحان نشده نیاز به آزادی بحث، شرکت فعال کارگران در تصمیم گیری ها و فضا برای آزمون و خطا دارد. روی گرداندن از برنامه ریزی و هماهنگ سازی و سپردن تصمیم گیری درباره سرمایه گزاری و توزیع به دست بازار، منجر به رها کردن حرکت به سوی سوسیالیسم خواهد شد. مسئله تا حد زیادی بستگی به آن دارد که چه نوع رشد اقتصادی و برای چه کسانی میخواهیم. آیا هدف، صرفاً تولید به خاطر تولید است و توجه به اشیا و نه توده مردم؟ وابسته کردن تخصیص منابع به شرایط بازار به جای برنامه ریزی محلی و منطقه ای و ملی، بهترین وسیله ایجاد و باز تولید اختلاف قدرت است که بر جای خواهد ماند. خواست های انسانی که قدرت و ثروت بیشتری دارند لاجرم تأثیر بیش از اندازه ای بر آن چه اتفاق خواهد افتاد میگذارد. حتی اگر کارخانه ای به صورت تعاونی کارگران برگردد، چنانچه کنترل به دست بازار باشد مدیران تحت تأثیر همان نیروهایی خواهند بود که در موسسات سرمایه داری میبینیم. کارگران ناچارند تسلیم منطق بازار شوند، همانطور که شاهد این واقعت در معدودی شرکتها در نظام سرمایه داری که مالکیت و مدیریت آن در دست کارگران است بوده ایم.

گرچه بعضی بر این باورند که برنامه ریزی شدنی نیست اما توزیع منصفانه منابع محدود بدون برنامه ریزی ممکن نیست. در جوامع سرمایه داری هم تا میزانی و در سطوح مختلف در موسسات، برنامه ریزی صورت میگیرد. اما حتی جامعه سرمایه داری هم در رویارویی با مشکلات سهمگین ناچار است در سطح وسیع دست به برنامه ریزی زند. در جنگ جهانی دوم، ایالات متحده بدون برنامه ریزی مرکزی نمیتوانست در مدت کوتاهی مسیر اقتصاد خود را تغییر بدهد تا بتواند تسلیحات، هواپیماها، کشتی های جنگی و تجارتي نه تنها برای خودش بلکه برای تجهیز کردن ارتش های انگلیس و شوروی فراهم آورد. برای تغییر مسیر تولید و مواد خام به سوی تولیدات جنگی، صاحبان صنایع اتومبیل سازی از عرضه اتومبیل شخصی به بازار به میزان معمولی و سازندگان منازل مسکونی از ساختن

خانه های شخصی ممنوع شدند. به دلیل کمبود مواد لازم، حتی سرعت تولید بعضی لوازم نظامی را هم مجبور شدند کم کنند تا تجهیزات ضروری تر برای جنگ تهیه شود.

برنامه ریزی بی نقص نبود و همه نیازهای متناقض با هم نمیتوانست رفع شود. حتی بعضی موسسات در برنامه ریزی خرابکاری میکردند. اما با این همه در پایان، برغم تمام اشتباهات و اصطکاک ها حتی همین برنامه های دست و پا شکسته دستاوردهای باورنکردنی داشت. عامل پر اهمیت در موفقیت برنامه این بود که انحصارات غول آسا هم دارای وسایل و هم تجربه برنامه ریزی برای شبکه کسب و کار خود بودند. ایجاد صنعتی پیشرفته و چشمگیر در ایالات متحده (و دیگر کشورهای سرمایه داری اصلی) الزاما ریشه در برنامه ریزی مرکزی در سطح تک تک شرکتها داشته است.

نکته کناری اما حائز اهمیت آنکه هری مگداف حین جنگ جهانی دوم سخت دست اندرکار برنامه ریزی برای موسسات سازنده ابزار ماشینی در ایالات متحده بود. سازش دادن موسسات تولیدی با این برنامه ریزی یا به دلیل خودخواهی آنها، یا شیوه تفکر کاسبکارانه شان وقت زیادی میگرفت. در مرحله اول موانع بر سر راه تولید هواپیما زیاد بود و تولید نیازهای اضطراری را محدود میکرد. یک شرکت هواپیماسازی ابزار ماشینی نوع معینی بیش از نیاز خود داشت در حالیکه از نوع دیگر به اندازه کافی نداشت. در بسیاری از موسسات به دلایل مشابه تولید متوقف میشد. از هری مگداف خواسته شد کوشش کند راه حلی برای این کار پیدا کند. او هم راه حلی ارائه داد که با موفقیت پیاده شد. برنامه عبارت بود از هماهنگ ساختن روال عرضه مصالح لازم. طولی نکشید که برنامه - تا حد زیادی به دلیل اهمیت دادن به عامل انسانی - موثر افتاد. آموزش رهبران اقتصاد این بود که بازار راهنمای عملشان باشد. حسابداریها و دیگر کارمندان اداری عادهای دیرپای کار داشتند و حال کار معمولی آنها سریعاً میبایست تغییر میکرد. با کارفرماها مشورت شد و پیشنهادات آنها به طرح جزئیات برنامه کمک کرد. از کارمندان اداری خواسته شد در کار خود دقت استثنایی به کار برند. برای جلب همکاری لازم گردهمایی هایی بدون حضور کارفرمایان با کارگران گذاشته شد. برنامه برای آنها توضیح داده شد و دلایل پیاده کردن آن برایشان بیان گردید. سپس از کارگران خواسته شد نظرات و پیشنهاداتشان را ارائه دهند. همین پیشنهادات و نظرات در شکل دادن نهایی برنامه تأثیر گذاشت.

افرادی که نسبت به کارآیی یا حتی امکان برنامه ریزی مرکزی شک و تردید دارند فقط کمبودهایش را میبینند اما دستاوردهایش را انکار میکنند. در برنامه ریزی مرکزی هیچ چیزی وجود ندارد که به فرماندهی از بالا و واگذار کردن همه جنبه های برنامه ریزی به مقامات مرکزی احتیاج داشته باشد. چنین چیزی به دلیل نفوذ منافع خاص دیوانسالاری و قدرت بیش از حد دولت اتفاق میافتد. برنامه ریزی اگر برای مردم باشد باید آنها در تصمیم گیری هایش شرکت داشته باشند. برنامه های منطقه ها، شهرها و شهرک ها نیاز به مشارکت فعال مردم محلی، کارخانجات و فروشگاهها در شوراهای کارگری و مردمی دارد.

برنامه کلی - بویژه در مورد توزیع امکانات مالی میان کالاهای مصرفی و سرمایه گزاری - نیاز به مشارکت مردم دارد. برای این کار هم، مردم باید واقعیت ها را بدانند و این شیوه ساده ای برای آگاه سازی آنها و شرکتشان در تصمیم گیری های بنیانی است.

5- ساختن جامعه ای سوسیالیستی

به قول دانیل سینگر:

«نیاز به مانیفست نوینی داریم. نه یک طرح کلی و نه برنامه ای جزء به جزء بلکه یک پروژه، یک بینش برای جامعه ای متفاوت و اثبات اینکه تاریخ به پایان نرسیده و آینده ای فراسوی سرمایه وجود دارد.» (مانتلی ریویو - مه 1998)

الف - هدفهای بنیانی سوسیالیسم

داشتن یک رشته ایده آل ها، و رویاهای ناکجاآبادی کار آسانی است. اما پیش بینی اینکه یک جامعه سوسیالیستی واقعی - جامعه ای انسانی، از نظر محیط زیست سالم، تعاونی، برابری طلب و دموکراتیک - چگونه خواهد بود ممکن نیست. رویاها را باید با امکانات مادی و منابع انسانی و طبیعی، فرهنگ و خواسته های مردم انطباق داد و از طریق مبارزه ای طولانی مدت به آن واقعیت بخشید. جامعه نوین اگر قرار است سوسیالیستی باشد در راستای الگوهای ابداع شده از سوی روشنفکران و احزاب ساخته نخواهد شد. سوسیالیسم بنا به سرشت اش باید توسط مردم و در تطابق با خواسته های آنها ساخته شود. این جامعه باید نتیجه تصمیم گیری های مردم و در سازش با امکانات مادی و انسانی قابل دسترس و در تطابق با فرهنگ در حال پیشرفت مردم باشد. در اینجا میخواهیم نظر خود را درباره اصولی بیان کنیم که میتواند به برپائی دنیایی بهتر کمک کند:

1- از میان بردن سلطه ای انسان بر انسان و استثمار انسان از انسان
2- رفع نیاز فقیرترین، ستم دیده ترین و مورد تبعیض قرار گرفته ترین توده مردم باید در اولویت نخست و تعیین کننده قرار گیرد.

3- رعایت این حداقل حقوق بنیانی برای همه مردم: سه وعده غذای کافی در روز، داشتن شغل، سرپناه مناسب، آموزش مناسب، خدمات پزشکی و محافظت از سالمندان و معلولان.

4- اقدامات جدی در جهت رفع تبعیض نژادی، دینی و قومی دستکم از طریق جبران واقعی و قطعی این تبعیض ها.

5- کنترل کارگری بر کارخانه ها، مزارع و موسسات تعاونی و اشتراکی

6- چرخیدن کارها و مشاغل بین کارفرماها و کارگران و بین کارگاهها و بخش های مختلف فعالیت های اجتماعی. فرض بر این است که برای کارآیی جامعه، کارخانه و اداره به تقسیم کار شدید نیاز دارد. در حالیکه مسئله مهم کوشش در کاهش تقسیم کار است چرا که تقسیم کار اختلاف میان مردم را تداوم میبخشد. صرف نظر از سختی کار پشت تسمه نقاله یا پای کامپیوتر، تقسیم کار به ایجاد سلسله مراتب کمک میکند. مدیران میتوانند یاد بگیرند که کارگر بودن یعنی چه و کارگران نیز میتوانند فراگیرند که مدیران چه میکنند و بدین ترتیب خطر برقراری همیشگی سلسله مراتب کاهش مییابد (چه گوارا موقعی که رئیس بانک مرکزی کوبا بود، ماهی یک هفته به عنوان کارگر معمولی کار میکرد).

7- تفاوت حقوق و دستمزدها از بالاترین تا پایین ترین مشاغل باید کم باشد.

8- رفراوندوم و فراخوانی مقامات و رهبران باید به آسانی صورت گیرد.

9- سلطه و نفوذ ایالات متحده بر بقیه جهان باید برداشته شود. تمام پایگاههای نظامی خارجی باید برچیده شوند. تمام دارائی های انحصارات آمریکایی در خارج باید به دولتهای مربوطه و یا مستقیماً به کارگران برگردانده شود. علاوه بر آن بانکها و شرکتهای بیمه و غیره آمریکایی باید از این کشورها برداشته شده و تمام وامهای مقروض به ایالات متحده حذف شود.

10- وحدت میان انسان و طبیعت باید دوباره برقرار شود. این کار، شیوه جدیدی از رویکرد در تمام فعالیت ها میطلبد - در کارخانه ها، در کشتزارها، در حمل و نقل و در خانه سازی. با حفظ اصول حفظ محیط زیست بر پایه ویژگیهای یک سیستم بوم شناسی قدرتمند، طرح راههای جدیدی امکان پذیر میشود که در آن فعالیت های انسانی کم خطر و در اشتراک مساعی با طبیعت باشد و حتی کیفیت محیط زیست را بهبود بخشد. زندگی میتواند در هماهنگی با طبیعت، ادامه یابد، طبیعتی که زندگی ما وابسته به آن است و این همه نعمات ملموس و غیرملموس به ما ارزانی میدارد. جامعه میتواند کوشش کند خدمات بیشمار سیستم های طبیعی را که به موجودات روی زمین از جمله انسان زندگی میبخشند حفظ کرده و ارتقاء بخشد - سیستم های آب سالم و تمیز (آبهای زیرزمینی، آب شیرین روی زمین و اقیانوسها) هوای تمیز و خاک بارور و غیر آلوده. غذا را طوری میشود تولید کرد - با رفتار انسانی با حیوانات - که بهزیستی انسان و محیط زیست حفظ شود. منابع طبیعی تجدیدپذیر را میشود طوری کنترل کرد که هم این منابع و هم محیط زیست حفظ شوند. برای انواع موجودات در معرض خطر میتوان زیستگاه مخصوصی به وجود آورد و نسل آنها را گسترش داد.

ره یافتن به سوسیالیسم (بخش ششم و پایانی) نوشته: هری مگداف، فرد مگداف، ترجمه: مرتضی محیط مانتلی ریویو: جولای 2005

ب: قدرت گیری مردم

یکی از بزرگترین مشکلات دوران گذار سوسیالیستی و دگرگونی اجتماعی این است که در فرآیند انتقال قدرت طبقاتی به مردم، ساختار سلسله مراتبی جامعه را چگونه میتوان از میان برد. در دسترسى به نعم مادی (خانه، اتومبیل، آموزش، خدمات پزشکی و غیره) یک باره نمیتوان به برابری واقعی دست یافت. بر آوردن همه نیازهای بنیانی مردم احتیاج به زمانی طولانی دارد. از سوی دیگر حرکت به سوی برابری واقعی را باید بی درنگ آغاز کرد. همانطور که قبلاً اشاره شد روشنفکران و متخصصان نمیتوانند نقشه ای برای جامعه جدید طرح ببرند. این کار باید به دست مردم انجام شود. اما یک سلسله اصول برای تعیین اولویت ها میتوان پیشنهاد کرد. مهمترین موضوع عبارت از رفع نیازهای ابتدایی فقیرترین مردم از جهت مسکن، غذا، آموزش و خدمات پزشکی است. اما جزئیات اینکه نیازهای بنیانی چیست باید توسط مردم تعیین شود. مسائل متعدد دیگری نیز به بحث و گفتگو توسط بخش وسیعی از مردم نیاز دارد. از جمله اینکه شهرها چگونه طرح ریزی شود تا بیشتر قابل زندگی باشند، چه نوع وسائط نقلیه عمومی (محلی، منطقه ای، ملی و بین المللی) مورد نیاز است و غیره. چنانچه مسائلی از این نوع باز نشوند و مورد بحث قرار نگیرند، مردم هرگز به سطح دانش لازم (و آگاهی نسبت به مسائل) نخواهند رسید و تجربه کافی برای حل مسائل پیدا نخواهند کرد تا بتوانند قدرت را به دست گرفته و جامعه نوینی بر پا سازند. اگر مشارکت - که احتمالاً از طریق کارگران منتخب و شوراهای مردمی است - به معنای انتقال واقعی قدرت تصمیم گیری در تمام زمینه های مهم نباشد، در این صورت محتوای واقعی نخواهد داشت. در سرمایه داری آنچه مردم از آن محروم شده اند همانا قدرت تصمیم گیری است. در "دمکراسی" های [سرمایه داری] هر چهار یا پنج سال به مردم اجازه داده میشود قطعه کاغذی در صندوق رای بیاندازند یا اهرمی را پایین بکشند و یا تکه ای را فشار دهند و سپس آنها و منافعشان تا انتخابات بعد فراموش شود. بنابر این رها کردن نظریه به دست گرفتن قدرت دولتی و پایه های اجتماعی - اقتصادی و پیوندهای فرهنگی اش چیزی نیست جز رها کردن ایده به وجود آوردن بدیلی واقعی. بنابر این شعار "جهانی فکر کن، محلی عمل کن" و جدا کردن تصنعی "جامعه مدنی" و "دولت" و در برابر هم قرار دادن آنها - و فعالیت از طریق "سازمانهای غیردولتی" برای پیاده کردن پروژه های "ارزشمند" - میتواند مردم را به این فکر گمراه کننده بکشاند که جامعه دارد به طور واقعی و هدفمند تغییر میکند. چنین کوششهایی که جدا از مبارزه بزرگتر برای به دست گرفتن قدرت دولتی انجام میشود، در حالی که میتواند اصلاحاتی ناچیز در اینجا و آنجا به وجود آورد، محکوم به ایجاد تغییرات کوچکی است که تاثیر مجموع آنها هرگز نمیتواند موجب دگرگونی جامعه شود.

قدرت گیری مردم باید شامل همه ی زمینه های اجتماعی در تمام سطوح باشد. از این رو کلید چنین قدرت گیری - در مقایسه با اجازه شرکت در انتخابات از راه لطف و مرحمت (که البته شمار زیادی از آن هم محروم میشوند) - این است که باید حین مبارزه و پیش از آنکه دگرگونی انقلابی صورت گرفته باشد، آغاز گردد. قدرت گیری، حین تجدید بنای جنبش سوسیالیستی، توده گیر و رادیکال میتواند تحکیم گردد؛ جنبشی که سمت گیری اش به سوی استقرار بدیل قدرتمندی در برابر نظام اجتماعی سرمایه است. پس از دگرگونی انقلابی، قدرت خودمختار مردم از طریق دخالت فعال توده ها، چه به طور مستقیم و چه غیرمستقیم، در حوزه های اجتماعی - اقتصادی و سیاسی، با ایستادگی و به چالش گرفتن نیروها و نهادهای جامعه نوین استوار میگردد. شوراهای کارگری میتوانند با مدیران سطح بالا کار کنند، در صورت لزوم مدیران جایگزین را انتخاب کنند و در مورد فرایند کار، شرایط کار و برنامه های آینده به صورت همکاری متقابل و پویا با مدیریت، مشارکت فعال کنند. سمت گیری این روند باید به طرف انتقال قدرت از دولت به مردم باشد و نقش دولت به تدریج اما پیگیر کاهش یابد.

اینکه این کار چگونه میتواند صورت گیرد باید مورد بحث و گفت و گو قرار گیرد. و اما در مورد ایالات متحده، قدرت گیری افریقایی تبارها، لاتینی ها و فقرا به چه معنایی میتواند باشد و چگونه میتواند پیاده شود؟ به طور مثال در نظر بگیرید که حین گذار انقلابی به سوسیالیسم گتوی یک شهر خواهد به محله ای انسانی و راحت تبدیل شود – با آپارتمانهای خوشایند، هوای تمیز و وسایل تفریح خوب و غیره. این کار در واقع چگونه صورت میگیرد؟ زمین را مصادره کنیم؟ در آن صورت آیا خانه هایی که برای اهالی این محله، در فاصله میان خراب کردن زاغه ها و ساختن خانه جدید تهیه میشود مناسب هستند؟ مردم را چگونه میتوان درگیر این برنامه کرد؟ با شرکت در طرح ریزی فضای دلخواه داخل و خارج محل زندگی و دخالت در این که کل پروژه چگونه باید طرح و برنامه ریزی شود؟ بزرگترین چالش عبارت از اختیار دادن به فقیرترین و ستمدیده ترین بخشهای قربانی تبعیض است. اعتقاد به اختلاف نژادی، جنسی، قومی بخش جدایی ناپذیری از تعصبات بخش صاحب امتیاز و ثروتمند جامعه با آنهایی است که فکر میکنند بخشی از آن هستند. بدون توجه دائم به تغییرات بنیادی در سیستم، رابطه سلطه و تابعیت برقرار خواهد ماند. به طور مثال، در حالی که به دنبال تغییرات قانونی که توسط مبارزات حقوق مدنی دهه 1960 به وجود آمد، شرایط سیاهان در ایالات متحده بهبود پیدا کرد، هنوز هم تبعیض علیه آنها وجود دارد و شرایط و چشم انداز اقتصادی آنها بسیار بدتر از سفیدپوستان است. دستیابی به برابری برای اقلیتهایی که مورد تبعیض قرار گرفته اند شاید نیاز به نوعی کمک "مافوق" به آنها داشته باشد. شاید هدف بتواند این باشد که درصد شرکت آنها در مدارس، دانشگاهها، مشاغل و مدیریت در تمام سطوح دولتی بیش از درصد آنها از جمعیت کشور باشد. وارد شدن در جزییات ممکن نیست زیرا که راه رسیدن به هدف باید توسط آنهایی ابداع شود و هموار و پیاده گردد که مورد تبعیض قرار گرفته اند. آنان باید توان رفتن به سمت و سویی را داشته باشند که خواهانش هستند.

ج: اهداف سوسیالیستی و برنامه ریزی

اهداف بنیانی سوسیالیسم که در بالا شرح داده شد نیاز مبرم به برنامه ریزی مرکزی دارد – زیرا بر سر راه رسیدن به همه ی اهداف، به طور همزمان از نظر امکانات مادی محدودیت وجود دارد. از این رو اولویت ها باید تعیین شود – و این مسئله ای سیاسی است که مردم باید در آن مشارکت داشته و نظراتشان جدی گرفته شود: راجع به اینکه چه باید تولید کرد و برای چه کسانی؟ به علاوه تهیه مواد خام، قطعات، ماشینها و نیروی کار به هماهنگی طبق اولویتهای مورد توافق نیاز دارد. شروع فعالیت کارخانه های جدید و گسترش کارخانه های قدیم نیز باید با ادامه تولید در کارخانجات قدیمی هماهنگ گردد.

برنامه ریزی مرکزی به این معنا نیست که هر پیچ و مهره زیر نظر مقامات مرکزی باشد. برنامه ریزی مرکزی الزاما نیاز به حذف برنامه ریزی منطقه ای ندارد، اما به معنای هماهنگ ساختن برنامه های منطقه ای و یا محلی با برنامه بزرگتر (ملی) است. صرف نظر از آنکه هدفها در ابتدای کار چه باشد، در صورت عدم شرکت فعال مردم، اکثر اصولی که قبلا پیشنهاد شد، بویژه از جهت استراتژی بنیانی و تغییر در روشهای برنامه ریزی، به انحراف کشانده شده و یا مورد سوءاستفاده قرار خواهد گرفت.

بیشترین خطر بالقوه از جهت ظهور جنبه های زیان بار زمانی به وجود میآید که مدیریت برنامه ریزی به دست دیوانسالارانی بیفتد که سخت به مقام خود چسبیده اند. اگر قرار است مردم مشارکت داشته و درگیر باشند باید به تمام واقعیتهای و تحلیل ها و برنامه های آلترناتیو دسترسی داشته باشند. به این دلیل و به خاطر پیشبرد توسعه انسانی و فرهنگی به آموزش بزرگسالان باید توجه زیادی معطوف شود. اگر قرار است مردم بر سرنوشت خود حاکم شوند و به طور هدفمندی در تصمیم گیری شرکت کنند در آن صورت نیاز به داشتن وسایل فراگیری بیشتر درباره ارزیابی برنامه های پیشنهادی، چه درازمدت و چه کوتاه مدت دارند. آموزگاران که دست اندرکار آموزش بزرگسالان هستند باید به توانایی کارگران به فراگیری باور داشته باشند. هر ی مگداف در دیدار سال 1974 خود از چین شاهد نمونه ای شوق برانگیز از این نوع بود. او در دیدار از کارخانه ها اغلب از کارگران درباره وضع مدرسه شان میپرسید و به او ثابت شد که این، پرسش بی ارزشی نبوده است. یکی از این کارخانه ها بویژه از این جهت چشمگیر بود. در این کارخانه ابزار ماشینی پیچیده ای ساخته میشد که میتوانست انحناي ظریف و بسیار دقیقی در فلزات به وجود آورد. در پاسخ به کنجکاوی هر ی مگداف در این مورد، او را به کلاس درس بزرگی بردند که تمام صندلی های آن توسط کارگرانی با لباس کارگری و آستین های بالازده پر شده بود که سخت مشغول یادداشت برداری در دفترچه های خود بودند. آموزگار داشت روی تخته سیاه به آنها ریاضیات پیشرفته و استفاده از دیفرانسیل نسبی درس میداد.

در حالی که درباره برنامه ریزی سوسیالیستی به مفهوم کلی آن بحث میکنیم باید آگاه باشیم که از میان بردن بیکاری پروژه غول آسایی خواهد بود. در ایالات متحده، شمار عظیمی، شاید بیش از نیمی از نیروی کار در ابتدا بیکار خواهد ماند. عملا همه ی دلالتان و کار چاق کن ها – جز آنها که در مغازه ها کار میکنند – اضافی خواهند بود. در صورت نبود رقابت میان تولیدکنندگان، نیازی به دلال و کار چاق کن نیست. تا آنجا که وظیفه ی دلال ها مطلع ساختن خریداران از فرآورده ها و خدمات فروشنده است، این کار میتواند توسط انتشار کتابچه یا اوراق لازم انجام شود. علاوه بر آن با حذف بورس سهام، بنگاههای تبلیغات تجاری، شرکتهای بیمه و بخش دلالی و تبلیغاتی کارخانجات صنعتی، کارمند برای این کارها هم لازم نیست.

بر سر تمام این افرادی که قبلا به کارهای غیرسازنده مشغول بوده اند چه خواهد رفت؟ مشاغل فراوانی برای رفع نیازهای اجتماعی در آموزش و پرورش، خدمات پزشکی، مهد کودک، خدمات فرهنگی (تئاتر، نویسندگی و ورزش) و غیره به وجود خواهد آمد. به علاوه ساعات کار روزانه میتواند کاهش یابد و تعطیلات طولانی تری داده شود. اما این کار نیاز به برنامه ریزی محلی و مرکزی دارد. این مسئله در کشورهای پیرامونی که شمار بیکاران یا کارگران موقت بسیار زیاد است پیچیده تر هم میشود. پس از یک دگرگونی انقلابی چگونه میتوان این همه انسان را مشغول کار سازنده کرد؟ تردیدی نیست که بسیاری نیازهای اولیه و بنیادی – از جهت غذا، مسکن، آموزش، نگهداری کودکان و بهداشت باید برطرف شود و برای این کار به شمار زیادی کارگر جهت سازندگی و تولید نیاز خواهد بود. دهقانان بی زمین نیاز به زمین خواهند داشت و زارعین خرده پا نیاز به فرآورده های لازم برای کشت محصولات و دامداری دارند. برآوردن این نیازها و ایجاد کار برای برپا ساختن اقتصادی در خدمت مردم نیاز به برنامه ریزی دارد.

د – نیازها، خواستها و محدودیت ها

در دوران گذار به سوسیالیسم نیازهای مردم و امکانات مادی باید دائم با یکدیگر هماهنگ شوند. حتی در کشورهای ثروتمند امکانات موجود محدودند – بسیاری از خواستههای همگانی (که اغلب از طریق تلاشهای شبانه

روزي تبليغات نظام سرمايه داري به وجود آمده است) برآوردني نيست. بنا بر اين مردم بايد طوري تغيير کنند که پيامدهاي متعادل کردن نيازها و امکانات را درک کنند. ايجاد دگرگوني در بخش وسيعي از مردم آسان نيست و فضا براي تغيير بايد با گرايش هاي فرهنگي جور درآيد. اما تغيير از اصل رقابت به همکاري و از فرهنگ علاقه به کالا به خواستن شيوه زندگي متفاوت، براي مردم کاري غيرممکن نيست.

هدف کليدي جامعه سوسياليستي، بالا بردن سطح زندگي همه بشريت است تا مردم بدون رنج بردن از گرسنگي، بيماري و محروميت، زندگي راحتی داشته باشند. براي تحقق بخشيدن به چنين هدفی در سطح جهاني، بسياري از ثروتمندان ممکن است ناچار باشند روياهي خود را براي زندگي مجلل را رها ساخته و از آرزوهای برانگيخته شده توسط فشر ثروتمند و بيکاره و چشم و هم چشمي با آنان دوري گزينند. "ساده زندگي کن تا ديگران هم لافل بتوانند زندگي کنند" در جامعه سوسياليستي آینده اهميت به مراتب بيشتري از جوامع سرمايه داري و ثروتمند معاصر پيدا خواهد کرد. جامعه اي که نيازهاي بنياني و انساني همه مردم را - از جهت غذا، لباس، مسکن، آموزش، خدمات پزشکي، آزادي بيان و استراحت فکري - به اندازه کافي فراهم کند، هدف خود از توليد و تصميم گيري درباره استفاده از امکانات مادي را به شيوه اي انجام ميدهد که به طور اساسي با شيوه سرمايه داري متفاوت است. به گفته اسکات و هلن نيرينگ (S.H.Nearing) "خوب زندگي کردن" نياز به کلي کالاهای زيادي و اسباب و وسايل اضافي ندارد. اما دستيابي به سطح معقولي از امنيت و راحتی از جهت احتياجات بنياني براي افراد مسئله اي ضروري است. از آنجا که مردم وقت بيشتري براي شرکت در فعاليتهاي فرهنگي و عمومي، سرگرمي ها و علائق فرهنگي فردي دارند و فرصت براي آموزش در تمام طول زندگي وجود دارد، زندگي مردم غناي بيشتري پيدا ميکند. افزون بر آن احساس زندگي جمعي و اشتراکي که در بسياري از جاهای جهان در اثر رشد بي رويه شهرها و نوع منزل سازي که نياز به رفت و برگشت در مسافتهای طولاني دارد از ميان رفته است، دوباره ميتواند در اثر معاشرت مردم با هم در فرايند دمکراتيک طرح، پياده کردن و ارزيابي مجدد و دائم محلات، مناطق و کشور، برقرار شود.

پيش از انتقال به سوسياليسم و حين آن بايد بحثهاي گسترده اي درباره مشکلات، نگراني ها و اصول درگيرد. در عين حال که احتمالاً سوسياليسم در چارچوب هر کشور صورت ميگيرد، هر حرکتی به سوي سوسياليسم بايد از ديدگاه جهاني مورد توجه قرار گيرد. مثلاً اين واقعيت دارد که ايالات متحده و ديگر کشورهای مرکزي سرمايه داري (که 30 درصد جمعيت جهان را تشکيل ميدهند) وسايل تامين زندگي راحتی براي همه ي افراد کشور خود دارند و جامعه سوسياليستي در اين کشورها ميتواند به آن تحقق بخشد. اما وضعيت بقيه جهان چه خواهد بود؟ بخشی از ثروت کشورهای مرکزي در اثر روابط امپرياليستي، از کشورهای پيراموني بيرون کشيده شده و اقتصاد کشورهای مختلف جهان به واسطه ي تجارت و سرمايه گذاري به هم پيوند دارند. از اين رو اگر يکي از کشورهای مرکزي سوسياليستي شد، اين رابطه چگونه بايد تغيير کند؟ و در مورد خيل محتمل تري اگر کل يك منطقه پيراموني (به طور مثال آمريکاي لاتين) به سوي سوسياليسم رود چه رابطه اي برقرار خواهد شد؟

تجارت خارجي باز هم بسيار پر اهميت خواهد بود. بعضي مناطق منابعي دارند که جاهای ديگر ندارند. برخي کشورها نوعي صنايع دارند که ديگر کشورها ندارند. همانطور که تجارت و روابط متقابل ميان مناطق شهري و روستايي برپايه اصولي قرار دارد، تجارت خارجي نيز بر پايه و منابعي قرار دارد. پس تجارت برپايه چه اصول و قوانيني بايد صورت گيرد؟

آيا بايد برپايه ي معامله به مثل مانند جوامع پيشين باشد؟ و اگر ايالات متحده سوسياليستي شد سرنوشت روابط آن با ديگر کشورها و ملتها چه خواهد شد؟ آيا باز هم در مرز مکزيک ماموران با سگها و تفنگ هاشان جلو مهاجران مکزيکي و آمريکاي مرکزي را خواهند گرفت يا از آنها استقبال خواهند کرد؟

اگر نيازمنديهاي مربوط به مواد اوليه لازم و توليدات (Input-output) در ايالات متحده را در زمينه هايي که اطلاعات مربوطه موجود است مطالعه کنيم تخمين اينکه مصالح و مواد لازم براي ترميم نظام چيست ممکن خواهد بود. امکانات مادي لازم براي رفع نيازهاي همه ي مردم کشور در سطح معيني ميتواند با مقادير قابل دسترسي مقايسه شود. اگر 20 درصد جمعيت که در پايين ترين سطح زندگي هستند - آنها که گرسنگي ميکشند يا در ترس از گرسنگي به سر ميبرند؛ آنها که نه مسکن کافي، و نه فرصت دسترسي به آموزش کافي دارند و کودکانشان مريض اند (مثل اپيدمي آسم در گتوهای شهرها) - بخواهند به سطح زندگي مناسبی برسند نياز به امکانات مالي عظيمي است. آيا (براي اين کار) فولاد، آلومينيوم و فرآورده هاي ديگر به اندازه کافي وجود دارد؟

پاسخ ميتواند اين باشد که مثل جنگ دوم جهاني بايد توليد اتومبيل هاي شخصي را بکاهيم. اما با احتمال زياد، حتي با وجود ثروت عظيم ايالات متحده، انجام اين کار ميتواند به اين معنا باشد که از امکانات مادي اي استفاده کرد که اکنون در اختيار اقلتر نسبتاً ثروتمند قرار دارد تا بتوان زندگي مناسبی براي فقرا درست کرد.

ه - آینده سوسياليسم

مشکلات اجتماعي، اقتصادي و محيط زيستي وخيم جهان جزو سرشت سرمايه داري است. بنا بر اين سرمايه داري بايد جاي خود را به جامعه و اقتصادي بدهد که در خدمت بشر باشد - جامعه اي که ايجاد فضا براي نگهداري از سيستم حفظ حيات روي کره زمين را الزام آور ميکند. آنچه بيش از اين بيان شد اصول مسائل بنيادي و پيشنهادي است که حين برپايي جامعه سوسياليستي بايد مورد توجه قرار گيرند. تجربه شوروي و چين نشان ميدهد که داشتن مردمی بسيج شده و آموزش ديده که هم خواهان و توانايي به دست گرفتن قدرت باشند - مسائل بنياني و محدوديتها را درک کنند و بتوانند از رشد طبقه ديوانسالار جديدي جلوگیری کنند - کار آساني نيست. اما اگر بخواهيم اميدي به بهبود شرايط شمار عظيمي از مردم جهان که ناميدانه تحت سخت ترين شرايط به سر ميبرند داشته باشيم و در عين حال کره زمين را به عنوان جايي قابل زيست حفظ کنيم بايد ياد بگيريم چگونه اين کار را بکنيم. اين کار نه تنها براي بشريت اهميت دارد بلکه براي انواع موجودات ديگر که در زندگي روي کره زمين با ما شريك اند و آینده شان به طور تنگاتنگي با آینده ما وابسته است نيز مهم است.